حدیقه جاوید بهار نثر نگاری و گلشن رنگین لباس سخن کاری با نسیم نوروزی دست و گریبان گشت
در گلشن مطبع منشی نولکشور با آبیاری انطباع تازه رنگی یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

بهار گلستان سخن بثنای طرب افزای ست که از آبیاری نسیم التفاتش گل ترانه تازه از غنچهٔ
منقار هزاران شگفته و به تقاطر ابر ستایشش ریشهٔ نهال معنی در خیابان دل نخلبندان حدیقهٔ سخندانی
دویدن گرفته برگ غنچهٔ تهلیل بر شاخسار صدای عرفان سیراب و منقار منافیر بصفیر نغمه سازی یاد تبشیر
لبان گل شاداب تخم محبوبیت در زمین ضمیر عندلیبان و علم عبادت از برافشانی بر دوش قمریان دریا
بدست صدف پیمان داده وانه دانه حیات در رشتهٔ تار موج تسبیح گردانی عبودیت و رجوش و زبان برگها
اشجار بصوت جنبش نسایم عهود و مواثیق بسته دایما بورد و وظائف در خروش فاخته طوق ریاضت بگلو انداخته
از دانه چینی در سجده رسانی و تیهو بر سر شمشاد و همه روز از ترانه سازی در خطبه خوانی طرهٔ سنبل زلف
خوبان گلعذار باستمداد انهار عنایتش در بالیدن و گل چهرهٔ شاهدان پری رخسار از معاونت منبع
مرحمتش در شگفتن غنچهٔ دهان از نسیم صفاتش پرخنده گل در تبسم و گل برگ زبان از نیسان ستایشش
: به تری لسان موصوف متهم سحاب باد سوار خانه بردوش غریب طلب و ساغر گل از وجد و طرب

بیابان نوردیده ورهم ورزیده بوار قلم روان در میدان وصفش افگنده نعل در تخته سم لبینه بهره عنادل
ذره بیجان را چه زهره که شگفتگی گل آفتاب درهم زند و شهر سخن مورچه بی‌زبان را چه زهره که عساکر
سلیمان ستایشش نزول اجلال فرماید لهذا از بهار پیرایان گلعذار معنی و طراوت افزایان اشجار
نکته دانی دریوزه شاخ و برگ عبارت نموده و آبیاری جوی زبان گل مراد از شعبه خیالات تازه
مینماید و حدایق این نسخه را که رنگ گشت خیابان سطور بلبل نگاه را آشیانه گل لبریز آب و دانه
گوهر آبدار سخن و تعبیر تماشای شاخسار حروف طائر خیال را لذتی و رهبر کشت سرخی خوشه‌های نقاط
در فراموشی حب الوطن **راحت جان** نام نهاده بچهار چمن اقسام طرح سازد اگر
سخنبندان رنگین نکات را در رشته گلبرگ اوراق اسم مصنف در سر باشد متوجه شده غنچه‌های
الفاظ معنی نام این نسخه پیش و پس ترتیب داده گلشن ارادت مشاهده فرمایند و نخار سهو و خطا را بگیرند
عفو و عطا خراشیده از دست نکته گیران عیب کوش و قباحت جویان فصاحت فراموش
وا رهانند بیت هندی نام نسخه ناصم دان + نام و تاریخ گفت راحت جان + **قسم اول**
در توصیفات ۱۱۶۴ **اول توصیف بادشاه** متضمن بده **صفت** رونق و رنگینی
گلهای ناطقه از نسایم صفات ظل الله جهان پناه فلک بارگاه شاهنشاه محمد شاه غازی است
که سمتی اجلیلش بانواع آب و رنگ ده صفت ریاض گیهان ساخته و هشت جنت هندوستان بفرمان
آب جو بایش طراوت تازه یافته **اول صفت طلعت** از گرمی آتش رشک رنگ عذارش
بگل عارض مشاهدان گلفام آب خجالت در ساغر ذقن چکیده و بفر فروغ خورشید گلبازی حسنش
پروانه دل دادگان شمع رویان سراسیمه رنگ نیلوفری گردیده زهی قامت دلجو که از رعونت رعنائی
سرو شمشاد و مجوعه قمریان در کوچه آیینه سازان و عطاران و حسنی و جاهت رو که از دیوانگی بلبلان
گل سحر بیداری خود در خانه آهنگران زعفرانیم جوانان تاج دارانی خوبان بمفرق فرقدان ستایشش زیب
تکبیر و کسوت جمال بر قامت عنصر لطیفش از تار و پود عشوه و کرشمه دلپذیر سمند طبع معنی رسان در ساحت
توصیفش حیران و شبدیز قلم سخن پردازان بصحرای وصفش پریشان آیا یکران عزم ناطقه این
هیچمدان در ان میدان شتافته چون انتها ندیده بچند گام فقرات تازه اکتفا ساخته جبهه رخشان
رشک فزای لعل بدخشان کمان ابرو دستینه نشانگانی عدد دستان مژگان ناوک چشم بر بیابان

تیغ مینی و رسد بر بدن عیب چلیپی حلقهٔ گیسویش دام آشفته دلان نرگس سرمستش وحشت انگیز غزالان
یوسف طلعتان سیمین بدن از اشتهار حسنش انگشت حیرت در دهن و سنگ آهوان ختن از فوایح
ریحان خطش عنبر بیز به نسیم شهرهٔ جمال عدیم المثال در باغ دبستان وزیده همنشینان چمن را شگفتگی
اشتیاق مشاهده پدید گردیده قمری از صدای کوکو طالب سرو قامت او فاخته از طوق بندگی
قدش در بند شوق کبک تماشای بفرح خرام قامت قیامت زای اش ایستاده بر راه ریختن
درهای بلبل بر شاخسار گل نغمه ریز اوصاف خدش و تدرو به فیح سرو تراشیده قدش شمشاد و بیک
پا در باغ ایستاده انتظار خرام قامت و گل رعنا از طپش تا پیره اشتیاق عارض و رشتور تبات
نرگس سرمست شب و روز ساغر دل لبریز بادهٔ شوق در دست تا لب یان ذره فرمان برداری
و عبهر چشم بر راه خدمتگاری **ابیات** بلبل زبهار عارض گار رویش + و اوست بیا و بوی گل از
بویش + قمری ورد او راحت و طبش نه باغ + مفتون شده بر سرو قد دلجویش + و وهم دوربینان
و شکوت طایر افکار بلند تلاشان بر ورکر باس عرش اساس حشمتش بال نمیتوانند گشاد و
نیال دانش والا خردان بر آستان زمین آسمان شوکتش سر بسجود نمیتوانند نهاد مرغ وهم را
بسیر بوستان جاه یارای بال زدن نیست و عنقای قیاس را به رفعت اشجار وقار دست رس
پرواز نمودن نه کمان قوس محرابی ست از طاق مرتبت و گنبد افلاک برجی است از کاخ منزلت
دانه سحاب از آتش شفق توده زکال افلاک افروخته مبطرات قطرات علم در سپند سوزی محفل
شهامت و خیاط هوا گوهر ثمین دانه شبنم غلطان چیده از سوزن سبزه نبات معروف سپند دور
ایوان حشمت بی بی جندا شکوهی که اگر سخاطر شبنم غرور همنشینی برگ و لب بالش تا نمیکند تعظیم شمس
تخیز دو خوشا تمکینی که اگر خضر حجر حجر با آب و گل سبز نشینش در گوش سپند رسد تا خاکستر گردیدن دم
نزند قضا دست بسته بر درش نشسته و قدر پیوسته سر خصمش شکسته آفتاب از مر وجه زر تا رهمه
روز سر افراز گردانیدن و نسیم از هوای فردوسی هر سحر در باد کش کشیدن شهاب معروف ناز علم
برداریش بهرام مشهور در خدمتگاریش ابر از باریدن ژاله نسا ایک در گرد اندازان و قوس
در نبرد گاهش کمانیست از تیر اندازان برق شمشیر خورشید سپر عطارد و بهیر قمر قربان بر فلک خنجر
بنجم خنجر خدم جام جم شناقش نشان نشان بی نشان هلال از خیلان کاهش نعل اسپ سمند ریخته

صبا منش بهمن نژادان سر بسجود نهاده گوش هندیان را باستماع کانگلی ولاوری که شوق شرح
اسفندیار روشنتنع جهانیان را بسامع افروزی پرورش فرومان کجا حکایت سیتع وزال درکار امیاست
گر بغضب چین بجبینش فتد + لرزه درافلاک ز کینش فتد + تیغ نگه گر به فلک کینه بست + سینه
بهرام زهیبت شکست + چون نبرد از کف او بهره + شمشیر زبان را چه بود زهره + دست چه دارد
که کند حمل است + پنجه بآن پنجه فولاد دست + گر ز کفش تیغ غضب شد علم + در صفت آتش سر دشمن
قلم + چهارم عیش و عشرت از نغمه ریزی مغنیانش صدای درگنبد افلاک نه پیچید که
رقاص صبا بی تعلیمات سحاب بی اصول پا نهاد و بد در دامن پای کوبی گهنیانش نسیم در باغ
و بوستان نوازیده که برگ اشجار بی صوت جلاجل جنبش زنند و دست بر داشتن معشوقان تاق
نوازیهای بندی بهشتافتان نفرت ساز بزم و محفل کشند انداز و کف بگوش نهادن مطربان
آهنگ پرداز بجوش آهنگی انگلیسیا تباران کشند انداز هسایر دل نفرت ساز رحمت پیدا از
انفعال جامه جهان نمایش عرق بجبین و فغفوریا زخسر من خشتر الاهتمالیش شیرین ساقی
حور لقا بصدای حنجره خوشش آهنگ شرمنده و ساز گلوی ناهید و ساغر طرب افزا از عکس عذار
باده پیمایان شوخ وشنگ خجلت ده عارض خورشید مسکر به فلک باستماع ریزه خوانی با لبان
نوازان ناخن انگشت حیرت در رباب دهن میگذارد و قاسم منت جویان مهرجبین پیمانه دفن
زهره و مشتری را د ایالبریز باده خوی خجالت میدارد و لی از عشرتکده اش نشاطی بگوش
اهل هوش هندیان نرسیده که فکرش در علم موسیقی نیاید و باستماع نی قوالانش پنجه بغفشه لعلیها
تکشیده که بهنگام سحر کرنسیم بی ضبط اصول کف کشاید بقرع حسن گلو سوز طنبوری بزمش طنبوره
طلائی کاسه آفتاب و تار شعاعی بر دوش و موسیقاری باد از موسیقار هوش بای ارباب
هوش بوسلیکی بصفوت بوسلیک مفتون ساز شیرزبان و چنگی بسرود بردی ز بی رام نمودن
آهوان شعله پرداز سرود سرایان رشک افزای تجلی طور و دست باز هی نغمه
سازان ملار در طلب داشتن باران سرود سارنگیان از آواز خوش مقام سارنگ حی بند
و حالیان از دست افراطین وجد و سماع اسباب نشاط طلبند سمک تا سماک مالامال راگ و رنگ
و از حضیض تا افلاک آماده صدای تال و مردنگ از کثرت باده پیمائی شاهدان می پرست صهبا بجوده

از ساغر تصویر محفل چکیده و آبگینه شکست مینای ساقیان سیه مست امواج بحر باده جاروب کش بزم
گردیده اگر آثار گلهای شب بینه بساط انبساطش بلبها برند از زند باغبان فلک را چه روی که در شبستان
شب چنین بهار یاسمین کواکب ساند و از برگ گل پژمرده حمایل پری پیکرانش نشتها نسازد نسیم
وصبا را چه بوی که با این نکهت بی اندازه معطرسازی دماغ جهانیان پرداز و رباعی هر بزم
عشرت او صد هزار محبوبان + بسازی یکجهتی جلاجل بسته نغمه کنان + هزار مطرب ناهید نغمه در پیچ انداز
مبعوث جهانچه و دف و ارتشید خوش الحان پنجم در بیان سخاوت اگر سایلان متاع سخاوتش را
با گنج قارون بسنجند بغایت سبکی از پرده ارض برآمده سر بفلک ساید و گرامی گوهران بلاء علیاش تخته پشته گاو زمین و بار گران
و حریصان و دوران شکم دست طلب خزاین شاهانه بیش بزند بهره یاب مقاصد ساخته طبع بلندش
پست فطرت شمارد و حوصله فراخش را تنگ ظرف خواند انگشت نگین امید از بوستان فیضش
لاله گون گردیده و تا بنوار ضمایر نیازمندان بجوی بخشش بشارت تازه بهم رسیده گلدسته مطالب
انسان را از نسایم مکرمت ختن ختن نکهت و کامیابی و گل غنچه مراد مراد عاجزان را بتشریح عنایت
چمن چمن طراوت و سیرابی دریای سخاوت محیط سست بدیار مرادات جهان و سفره اکرامش بسیط
است بهر پرورش و روزی خواری عالمیان محتاجی که در خواب از عواطف خسروانه متمتع گشت در
بیداری از تعبیر مراحم بر مسند توانگری نشست در نوازش مراد عاشقی وعده را نه وعده
ایست که لسان از استماع حرف وعده بیگانگی نپذیرد و ید بیضا مثالش را لعطای گوهران در
و درهمش نسبتی ایست که عمان از دست صدف خارجی و تهی دستی پیش نگیرد و نیسان کفش لآلی آبدار در یم
قلزم می فشاند که بهمن در باز نار ز تار موج بگلو انداخته سر در آویزه گری نماید و نام محتاجان زبان
زد نگردد و خورشید جوش لعل بیبها در کان هم افزاید که سایل بدخشان مسافتی درزیده در ینجا
نیاید و کربت غربت نکشد کشت تمنای جهانی نسیم سخا سرسبز و شاداب مزرع آرزوی یتیمان به شبنم عطا
شگفته و سیراب بحر از صدف دست بر و جاه و سپهر از التفاتش شکرگذار مدعا ابیات
نباشد بخشش را انتهای + ببخشد حاصل کان با گدای + سخای حاتم از اندازه بوده + درین فن این
از و سبقت ربوده + ندیده هیچ کس را چشم دوران + که همتایش کند در جود و احسان + شعر
مد الست گهر بنهد السیت که گر خیاط قدر از رشته تار شعاعی جامه گلستان بر اندامش دوزد بجای

و شمس انور لطف عمیم شبنم را بمهد رافت و در آغوش عافیت پرورده است از اعتدال هوای عدالتش
برگهای اشجار ریزان نه و ملخ برگ نمیکنند که پیاده های صرصر خار خشک نام نهاده و اگر کوه با کمند ده هم زمین
اندازند خزان در باغی پا نمی نهد که سموم را بخاک یکسان کند تا آنکه بر کشت زار ری نمی تند که برق سحاب
از تیغ برق هوا بر و سیل نهد گیاهست از بیخ بر نمیکند که تقریب گرز بیضا مغز از کام ابر بیرون آرد و حباب
را بنهد بدست که در بستان بشدت نوروز و صبا و اگر گل صد برگ سمت از هو رو و صبح را ریش
دو شاخه شانه خود ... طوق گردن انداخته در کوزه مشرق سوزانیده شود و باران را تا کبد ر کثرت رشحات
نکند شاید که هوا و چمن مفصل گردد و غمام را خرقه فقرائی بگلو انداخته در بر گردانیده تا آید تخته فلک را
چند و چند که دسته های گردش روزگار ناهنجار بسوی جهان تعین نساز و گردش فلک را تقید بچید
که جائی در آبی از تسلسل کسی غمگین نگردد تی اگر در باغ معدلت عندلیب بر رقیب نسیم که
رنجش غنچه واکرده بو لشکر ز دیده فریاد و فغان نماید بتاب آفتاب تاب دهند و تدرو زرین بال
خورشید در ذره بیجان را بچشم حقارت منقار زند محبوس قفس فلک سازند طاوسی که لالی شبنم بشنا بهت اشک
از برگ ریخته بنقش طلائی گل بر پیشش داده و شمشاد یکه از غایت سر بلندی با دشنوت و سر پیچیده باز
از ره شهپر قمری بر پایش نهاده بصیت طبل قصاصش طائر خیال الفت در بیدای ناپیدائی رو پوشش
و بصدای کوس اجتهادش عالم اینجا در تلاش یکتای گرم هوش شود کینه از سینه وحش و طیر بیرون
و ضیای اختلاط در دل جن و انس فزون گرگ را با بره آشنائی و گربه را با موش یکتائی شاهین را در
خیل کبوتران هم پرواز و دراج دنباله دار باز شیر و در طویله اسپان آهو و اسپ در جاهد
شیران **ابیات در تعریف عدالت** چو موشان گربه را در خانه دیده +
دویده شیر از پستان مکیده + هزاران بچه بز در شباب اند + ز شیر شیر دایم بهره یاب اند +
باین عدل و سخا کس را شنیده + شنیده کی بود مانند دیده + **هفتم صفت** آینه خیال
مهر تمثال مجاو ... جلوه های ثنا بر لا ریب از رنگ حیرت مبرا و دل دور اندیش صداقت کیش
به ضیای باطن و در صدق و صفا چشم دور بین از توتیای یقین روشن تر از چشمه خورشید درخشان و
خاطر عقیده ... گذرین بحسب جهان آفرین صدر نشین مسند عرفان عبادت در دلشان از تهلیلش
سنال مدهوشان و شگفتاختن حق اندیشان از شناسائیش چون بیگانه از خویشان رشته دین

وایان یقین از کشاکش کشمکش کیشان به پناه شاهنشاهیش و دامن هدایت عالمیان مضمون از گرد بد وجد باعتدال سایه صاحب کلاهیش متجاوزه بدرجه که از نقش دست مروّیان کو الف جبین سجده بیند و مکاشفه بمرتبه که از بوستان خیال گل مرادی چیند. هر کرا فطرتش قبول ساخت بدرگاه رب العزت قبول گشت و آنکه از درو نما باعث عهده مرامش درشد ز ناکامی نشست و قابلش حصول بندگیش قبول پرستش در خور شاهنشاهی و لوح سینه اش مرتسم نقش آگاهی گوش هنربان نشنیدن کلمات عرفان از استماع بیدوپیران سیر و تحقیق عارفان بشرح حدیث و قرآن بهر سامع کشد فهمان ولیدراز تجریدش دامنهای سبحه زناری درجگر نه انداخته که گسیختنش بر هیچ حال لوگردد و تقریدش زنار تسبیح نه آمیخته که پیوستنش بر درانداز این و آن نخند. ابیات شناسائی حقیقت از نقش دلش دراجتها و تشریح دوین سبحه ابجدیش آشنائی سجده گاهی اسعد او مجده بر جبهش گو است. هستم خوشنویسی اگر دست نگارینش به ترقیم حروف شاهد خورشید دل و مه فلک تجلی جام و الگشته پشته سیمین صبح تصدق گرداند و قلم بدیع رقمش تجریر صورت محبوب قمر نقش بند و شب بفر فرع حسنش مفتون گردید گوهر آبدار انجم گرد سرش افشاند هرگاه که از شاخسار تسلط اثمار نورسیده گلزاری طرح نماید لسبید و تماشای نهال حروفات دل خوشنویسان گل گل در بر افزاید و آزجو باحر اقلام در بحر صفحات موج خیز سطور گردد غواص خامه جهت حصول در مضمون و آبداری الفاظ نصح طهو گردد تحیر شود و نزاکت شاهدان خونی جگران لطافت سرو قامتان را که گوئی شمشاد از نقاشش قد کشیده بجمیاده حیرت در خمانیدن و دانه سین بر بنای وندان مسی زیب سیمین بدنان که دانی ریزه های الماس در خانه نیلم مرصع گردانیده در خندیدن جسر کشتی قاف یاقوت رقمان چون واد سر در پیش و آزستان مرکز کاف سینه و جیر فلک رنش کاکل مایهین بدنان گلعذار از رشک دنباله سیم مرغوله دارد و تحیش خوبان پری رخسار از نگرانی حلقه هاشه بسیار کشش چین جبین محبوبان به نقطه های عرق انفعال شینیش منقوطه و کمان ابروی مهوشان رنج کرده خجالت مدسنوعا خطش بسجودی شرمندگی صفحه غلط بنفشه خطان از شست وشو داده و قلم و اسطه واسطه خوشنویسی پختگی خود بقلم سخط نمکینش نهاده آتش حیرت نقطهای موزدنش خال حور و غلمان را بداغی نسوخته که باز هر نگش تواند گردید و طائر نگاه از حلقه زنجیر محبت و دایره دردامی نفتاده که بسیر بوستانش از بال شوق تواند پرید

لطافت حروفش بر طوبیتی ایست که شاخ خشک نضارت سبهران سبز گردد و سواد مرکب نقوطش
سرخیابانی نگرشپره بینایی عیب بینیان خیرگی نور زد و شرف خطش بدرجه ایست که اگر سلیمان مشاهده
نماید سطورش را سبل سرمه چشم خود سازد و در رونق ورق گلزارش بمرتبه که اگر مبتلا ابراهیم در آید گلزار
گلهن خویشش سرنا فرازد و رباعی هر دهن دو ابرش سخن گو + هر نقطه گران بها ز لولو + لته انفشر
کسبی نظیرست + رخ کرده از دو کمان ابرو + شمسه مقصوره وقتی که سپیدات لآلی آبدار
سرخی یاقوت شاهوار سائیده به شبیه کشی می پردازد بر کمر نوک چشم سرمه پرست صورت صد آئینه
پای نگاهی نگارد و هرگاهی که سبزی زمرد و لعلی لعل حل ساخته دست بطراحی نهالان چمن میگشاید از
نزاکت جنبش برگ درختان رنگ حیرت بر رخ نسیم وصباحی نماید طاوس بمشاهده بهار سبزه اش
مفتون گشته آن گلزار نغانه بر دوش و عندلیب بتماشای گلشن مست گردیده دیوانه وار از خود
فراموش بصفای دستش ور در دریا از دستک زنی رقاص حباب بطلعت صورت اصول جلوه گر
و آبداوت نقش نگار رنگش در بستان از گلهای الوان روایح روح پرور در نظر به تیز گامی اسپیا
رنگ با کرشمس بر دامن زمین نا فتادن پیدا و توانای فیل صورت حمله از خرطومش هویدا شبیه سواره
بر بر پشه کشد از تاثیر نبردی ساعدش عجب باکه دم سر پنجه شیر نزند و هیکل مور بر بال مگس نگارد و بر زور
بازوشیش غریب که مقابل فیل دوران نگردد شهسوار اگر طرح سازد و فاخته سرو را گذاشته طوق
وفاقش درگردن اندازد و گل را اگر طرازد بلبل سیدباغ از پا ریخته ترانه ریزی مجلسش پردازد
از گلریزی چهره خندان رنگ حیرت پدیدار واز شرمنده سازی تصویر خرامان گم کرده رفتاری
کبک آشکار ابیات کف اوصنعتی پردازد + که صورت را البیت بینگارد + چو گلکش محفل
عشرت کشیده + زساز مطربان آواز دیده + و شامه رسائی طبع بلندش از هبب
شقف آسمان چیزی نگذاشته که بر نداشته و خاطر دشخوار پسندش از صفحه نامه مهرومان حرفی نگذاشته
که نه الکاشته غواص فکر در بحر تلاش غوطه زده گوهر شاهوار معنی از مشت میفشارد و کوه کن جوهر
در کان خیال انقب داده لعل بیبهای نکته فهمی بدست دارد شعر و سخن بحلیه تفسیرش محلی و طائر
قیاس پرواز دانش سایه ساز غزلهای تازه اش اوراق کهن افلاک کوتاه و سنگینی نسم
موزونیش وقار کوه کمتر از کاه لفظش در طریق منطق بهمه اهل ناطقه ناطق و فهمش دراوراک

منجم سر تمامی ارباب علوم فائق بشرح بشره چه بر نگارد که از مشاهده صورت سیرت طبیعتش
می پندارد و تفرس فراست چه برطرازد که از معرفت اسپ حقیقت سوارش می انگارد و در
امور احسن جهدی انگارد می برد که اگر شبنم گل جی پیمانه گردد فرو ریختن محال و در کار خیر از دستش
اهتمامی می رود که اگر در در صدف پیدا شود و بر دامن نکال هزاران هزار جنت اقالیم پادشاه
اقلیم سخن را یارای تسخیر قلمرو اوصاف منقبت بسیط چه جمعیت مستعار عبارت چه رسد که آنا مسلسل
سامع در شکوه پیکران رهوار فکر بود که باین مسارعت چه در آن ساحت گام بنهد ری آنرین معنی
مقرع تهدید نموده جولان داوم اگرچه شبدیز خیال خاصیت سیماب پیدا نشد باوجود خیز جهد
اقدام فقرات چند فراپیش نهاده عذر رکم سرعتی برپا کرده لاجرم با وعیه باثوره احرام اختتام بر بست
تا که سبزه زار فلک را بگلهای تجیزان مهر و ماه بهاری است پیدا نسیم کامرانی به بوستان صحفاتش
در وزیدن و آثار شادمانی بگلستان بزمش در شگفتن باد در رشته لالی را اگر در
سلک صفات بادشاهزاده والاقدر احمد شاه بهادر رشته
نگرداند کجاست آبداری که بسمع نکته سنجان رسد گوش شنوا را
طرفه باد در تعریف بادشاهزاده برق شجاعتش تیره درونان ظلمت
عداوت را خیرگی حیرت داده و خورشید جبه دانش روشن ضمیران سخاوت را بدر مثال کلاه
در دل نهاده دریای سخا با بهاری فیض انجم گرد نامرادی از روی عروس تمنا شسته و گنجینه از
عطا از دست کرم متاع کامرانی بسیم و زر خریده شکوهش باشکوه بر شکوه کوه حق حق شناسی
بر حق از هر حق پژوه صیاد عدلش اشکار شیران جور و اذیت مانند گرد سرمه خواب آرام از
چشم ظلم نژادان برده و هوای رافتش طفل یتیم شبنم را همه شب بمهد برگ گل داشته صبح در دامن
حور مشاطه مهر سپرده از موج خیزی بحر رحیق ساقیان عشرتکده اش شاهد جمال به نشاء جلوه گری و
دلکیفیت دلفریبی سرمست و سرشار تر از طرب انگیزی جوی زنان مطربان بزمش شاخسار رسد را
به گلهای نغمات در برگ و بار خیالات سرسبز و تازه بهار را شعب ابتهاج و شش زیر و بم هدایتها
بضرب چوب تعصب سنه رسد و فهم و ذکایش منت باز و پرش [illegible] ابیات بزم امیدگاه
منظر سلطانان + رزم او سجده گاه سروران + عشرتش بادشاه عشرتهاست + جیرانش [illegible] باج

خواه از اعداست به تیغ غضبش بریده سر زعدو + سر تحریرش با مهر هم پهلو + از سخاش نماند کسی محروم
احتیاج از جهان شده معدوم + بلکه گشته به نقشش مستمر + کینه از گرگ و شیر گشته بدر + حالا
حالا اگر از طراوت افزای باران رحمت سخن ریاض لفظ و معنی را به [illegible]
متقربانش گلشن گلشن شگفته گرداند و از مطرات قطرات نیسان نظم و نثر
ریاحین جان الفاظ را به نسیم مدح القابش چمن چمن شاداب سازد
عجب نیست و بعید نه لیکن تطویل صفات برنگ اثر اندازه سخن افزون
و از احاطه قلم بیرون است لهذا اینچه ازان که در همنشینان خود بعید
و بے انباز و بخطاب والا رتبه وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان
بهادر نصرت جنگ ممتاز انتخاب ساخته ستبر همتش بر پرداخته تعریف
وزیر الممالک زهی رکن السلطنت القاهره که گوهر پایه تخت طاوسی سلطانی از ید بیضا
مثالش مبرا و مجلی و حامی عضد الدوله الباهره که از قبضه شمشیر شجاعت در معرکه رزم بر بدهان خود مستقرا
و معلی کلید اقبالش قفل کشای گنجینه هفت اقلیم و بیداری دلش آساس زینت بخش تخت و دیهیم [illegible]
طلب آرزومندان از گنجینه باغ کرمش برنگ شگفتن و جام جهان نمائی تمنای محتاجان از متاع
فیضش تنگ ظرف بحر است تا که فتنه خرد و امان بیدار و بحافظت شهر [illegible] بنی و سر بردار
پسر آن خورشید جبین که بمشاهده جمالش ظلمت سیه درونان روشن و بپای الفاظ رنگین کراز رنگ
شجاعت قامتش گل بن ابیات ارسطو فطرت و افلاطون ثانی است + بکار خسروی در جانفشانی است
چو حلم او روان بر خاص و عام است + امور مملکت در انتظام است + پس از دلی که حسب اتفاق در [illegible]
صوبه آوده که سپهر هم نواب شجاع الدوله بهادر را نیز بخصائل حسنه موصوف دیدم ابیات در تعریف
شجاع الدوله بهادر که از عدد حروف اول مصرعه سنه ۱۸۲۹ سمبت هندوی راجه بکرماجیت
و از عدد حروف آخر مصرع ها سنه الفصلی و در تمامی حروف مصرعه مقطع سنه
هجری بحساب ابجد عدد سنه ۱۱۹۶ مذکوره همی آید - زهی شان و زهی شوکت زهی قدر + که دائم
جبهه سا بر درگهت بدر + فلک را ز مهر تابان هر وجه بر دار + شرف دارد به چشمان ازین کار + شجاعت را نه
جبین سپهداریست چون نور پیدا + شده از بیم ان شور بست منصور + ز نامت لرزه در اندام رستم + بیامت کوس [illegible]

ز بیهوشی گذارد ساقی مست + کمرگاه قدح را هر دم از دست + آهی تا که خم فلک از رحیق مباهات
در جوش است صد تهنیت در گوش و شاهد مراد هم در کش باد + مبارکباد و ایضاً جهان شد بهره یاب
از فیض عامت + ازین شب زر فشان از شرف گاست + همتای همت حاتم فرو ماند بمیدان سخا از فرط بامت + سپهر اعدا دو نیم از نیم
شمشیر بهرزی کو علم شد از بنامت + جبرست از نشاط باده جشن + نشاط جام جم و روی زجامت + مبارک باد ماه
نو شب عید + که ختم شد بر فلک مهر سلامت + مبارکباد عید الفطر صاحبا عید بر تو میمون باد + عید نیز
از بخت همایون باد + بر شاخ که ملک تهنیت است + هر روز و هر شب تو همایون باد + الحمد لله که باغ امید بر شحات
نیسان عاطفت سبحانی سبز گردیده و تخم تمنا از بارانی سحاب فیوضات ربانی نبات نو رسیده و دوحه دل به نسایم
کامرانی در نشو و نما و نهال خاطر به شمایم شادمانی سرسبز و منظر است + شاه فلک با سپاه کواکب بر تخت
فیروزی نشست و شاهد ماه نو از نقاب رخ زدای دلکشی شب عید هم بزم افروزی جلوه نما گشت + پیر گردون
ازین مژده نوجوان هر طرف هزاران هزار گوهر انجم نثار رسازی تو سر و مهری زال کهن سرای
جهان بگرمجوشی این و آن لبان عروشان تو گفتی ادر نشاط + بازی بیت هلال عید از برج
فلک هویدا شد + کلید میکده گم گشته بود پیدا شد + جشن جوانی باده کهن سال از نشاط میمنت
هوش ربای صبر و شکیبائی و شیرین بیانی مقفوقان شکرین مقال بکلمات تهنیت سرگرم
خویش ادای بیت برقص سهتا و هر سه شوخ و شنگی + بکار در ربای تیز چنگی + آهی بار و نق سودا
موی عنبرین شب که معقد گوهرین کواکب زینت افزای بزم فلک است بسامع افروزی نغمات
سعید و ایا عید باد مبارکباد عید اضحی بیت عید قربان آمده گردون بقربان تو
باد + ابلق شام و سحر در زیر جولان تو باد + سبحان الله تماشا هر این روز بزم افروز چه فرخنده
پیکریست که بنور جمال مهر تمثالش محفل جهان منور گردیده و بشرف قدوم میمنت لزومش نغمات
تازه بکام جهانیان رسیده + تعالی الله مشاطه عروس نوروزی از لباس تکلف در خود آرائی و جهانی
بر تماشا محو نگار نشاط برگ حنا در انگشت نمای گاه و سرمه در نگه دو جان در جوش و نغمه ابتهاج
از قانون دل مژده رسان گوش گل آمیزی جلوه های شاهدان مشکول رشک افزای باغ
و بهار و عطر بیزی محبوبان طناز معطر ساز دماغ دوار + بیت ترنم ریز هر سو خوش خرامی + بیاسد نغمه
نو رسید مقامی + آهی تا که تیر کمان ابرو کمان انگشت آن در نشتر اهوی ابلق ایام بکام اند

تاج خواه و کوکب منیر طالع آن زهره جبین وجاهت پناه زینت افزایان اریکه حاوشی افلاک
ورزیب وجاه حقایق معنی از چاه کنعان برآمده که زال شب از اعضای استواد کلاه وهلال بشوق
دیدار آن گلعذار از دیده های کواکب همه تن چشم گردیده و اسکندری از پرده ظلمات بدر آمده که این
سیم اجبان را زیر سایهٔ جسر کوزه پشت گردون کشتی نوشتا بهم رسیده تا که بدمت گذار روزگار
کهن سال طفل مهر را بمر غدار سپهر در خرامیدن است و مشاطه شب کودک ماه را به گهواره فلک در جنبانیدن
بمساعدت بیداری بخت بیدار و معاضدت هوشیاری طالع هوشیار طالع اختر تابنده و نمو
نوباوه فرخنده مبارک و میمون شواد مبارک باد تولد فرزند در ابیات تولد شد زهی
فرخنده اختر + مبارک طالع و خورشید پیکر + خجسته سیرت و روشن جبینی + که روشن شد خانه دولت
سنور + نوای تهنیت آمد ز هر سو + همایون باد بر لطف و جعفر + چو جستم سال تاریخ تولد + بر آمد آفتاب
از برج انور + مبارک باد تولد شستن در فارسی میزان بیت +
ز فیض صدر نشینی بخانه یکبال + جهان شده است ز افزون نشاط مالامال + از آنگاه که مژده او زان قایت
شد لیث با نقد و گوهر امغا گردیده با لیدن متاع شادمانی بکیال خیال گنجیدن نمیتواند داز جلیح
که گلبانگ سنجیدن عنبر لطیف با سیم و زر بگوش رسیده رقصیدن عروس کامرانی در محفل نشاط نشستن
ستود اند مصرع هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا + زهی خجسته‌ی کیفیت مقیاس کرتگی بشرف قدوم
فرحت لزوم سر عزت با وج آسمان بر افراخته و دیگری از فراوانی نقود و اجناس لب برگنج قارون
زده و جی سر بلندی پله های میزان که اگر از عطای لا انتها تمنای حاتم و انند بجا و از بهره مندی
تمنای محتاجان خوان نعمای معن خوانند سزا تا که در گرد روزگار او زان لیل و نهار را از بهره ور خورشید
و مه در پیمودن است میزان سالگره همت آن والا منزلت جهانرا دست بر دعا و آرزومندان را شکر گذار
مدعا دارا و مبارک باد سالگره رباعی من عمر تو جاوید نخواهم گر شود +
در زبان بر تو زبانه خواهم گرشد [illegible] این رشته که دارد گره سال گره + تسبیح هزار دانه خواهم
که بشود او با ستماع خبر مسرت اثر شادی سالگره شاهدان نشاط از کشتن جهت بجوم آورده رقص
پرداز پی آغاز نهاده و محبوبان انبساط از چار سو عهد بحجتی بسته پای خلیفه‌گری بر گشادند
حجر و س [illegible] نشاد سامع افروزی ترانه تهنیت پنبه غفلت از بینای گوش هر ره برداشته باد

با صره بتماشای حسن لبران میمنت پرده مژگان از منظر چشم مشتری برافراشته سبحان الله این
چه گره دلکشاست که نازنینان طرب فزا بادای بهای عشرت گره کشائی دل نیک دلان
و مطربان خوش نوا بصدای نغمهای مسرت راحت افزای قلوب جهانیان ساقیان گلعذار
طنبور شیشه را به تار زنّار آراسته از شیرین بیانی قلقل سرود داودی در سرائیدن
و باده پیمایان پری رخسار دختر رز را از نقاب ردای زمرد فام مینا جلوه گر ساخته به نشئه رسائی
خورمی درست گردانیدن و درازی رشته عمر ابد اتصال سال بسال از گره سال مبارک باد و
شگفتگی غنچه آمال سرنگ و بوی لایزال روز بروز هزار بالاشتواد بیت شاها بقای عمر تو باد
هزار سال + سال هزار ماه و ماه هزار سال + مبارک باد بسم الله صفحه جبین آن
زینت بخش مسند تمکین با رقام عبارت رنگین ثنا بکامی نضارت آگین باد بیت اگر نه بسم الله
بودی تاج عنوان ها + بگشتی تا قیامت نوخط شیراز دیوانها + الحمد لله که مصرعه بی‌نظیر بسم الله از
زبان شیرین بیان آن جهانگیر فواکه خورد سرز دگردیده و آبیاری جویبار رفیع صفات این
اسم اعظم نسیان لسان آن صدر نشین دبستان دانش گهر آفرین سخن گشته اشعار نورسیده
خورمی بمضمون عالی مباهات بر صفحات ضمیر دلپذیر و مصرعه برجسته خوشدلی بمعنی تازه مسرت
سطر سطر جمع صفحه دکبیر آلمنت لله که غنچه دهان آن نور دیده دیده وران بنسایم کلمات سبق خوانی
گل گل شگفت و صدف یاقوتی لب آن سرو ریشه سروران به لآلی آبدار سخندانی درفشان گشت
بیت شهنشه که بکام سخن از لب برون زد + بجهان چنین کسی را سخن آفرین ندیدم + الهی
تا که قصیده شمس جدول کشیده طلای تار شعاعی بسته دا و اوراق زمرد فام فلک بزرفشانی کواکب
در زینت آرای سطر سطر و بر صفحه ناصیه پرنور مسطور باد و روز و ترین اوقات بشوق کامل فهم
بی‌بدل علم نصیب گردانا د + مبارک باد مسلمانی لیعنی ختنه محافل مرادات آن
می پیوست خمخانه التفات بجلوه پردازی محبوبان نشاط و کرشمه سازی معشوقان انبساط در ترئین
باد - الحمد لله والمنة که مطرب روزگار طنطنه مژده ختنه شمع بزم سعادت مندی بجمال خورسند
در عشرتکده جهان سرائید و زمزمه مبارکبادی این شادی بگوش ثریا رسانید مجلس اسلام
مسرت انتظام گشت و بزم دین میمنت آگین شد خنیاگری حوران شاد مانی ناهید رست

باده حیرت گردانیده متاع هوش بغارت برده و در رقص چو دازی لولیان کامرانی زهره و مشتری
را نثار شوق بکام رسانیده از غایت خرمی برقص آورده بیت فلک زین مژده نوجوان
شد + چو خاتون جلوه گر زال جهان شد بیت دیگر گوش فلک چون رسید این سخن +
ز شادی نگنجید در پیرهن + تا که مشعل جشن گلو سوز حور و غلمان فروزنده چراغ دل فردوسیان
است و مصباح مهر و ماه فروغ بخش محافل آسمان بلبان لبان شکر لبان نغمات تهنیت
بر زبان داراد و لسان عذب البیان شیرین دهنان نفس نغز رتبه فرخندگی بگوش خاص و
عام رسانا در رقعه در مبارکباد شادی طوبی در بر سات بیت
سبزه که برقص کهنه آسمان بروی هوا + کرشمه مراد سه و کام آفتاب روا + و زین ایام
فرخنده و فرحا مم که نوشه برشکال خلعت گوناگون سحاب پوشیده هنگامه شادی گرم ساخته
و کیفیت نبور تکبیر و کرنا دستار کرده کوس رعد چوب سا برق نواخته یا نوی خجسته روی زمین به
لباس فیروزی نبات زیور مرصع یاقوت بدخشان چمن جابجا بسته و عقد لآلی آبدار شبنم
بر دامن سبزه نورسته گلشن بر هر جا شکسته مطرب طوطی ترانه تهنیت مسترنم و مغنی بلبل با نغمه تهنیت
همدم مشتاقان دوانی صاعقه رونق افزای محافل آسمان و بارانی قطره در گهرفشانی بزم جهان
چرخی چنج از وفور شادکامی بسماع آمده و هوای هوا خواهی فرحت فزا مژده رسا گشته
سامع افروزی نشاط نوید بهجت جاوید طوطی محفل دل را عشرتکده بی بدل گردانیده و سرود
سرا اگلها نگ کتخدای بزم جان را نشاط جمشیدی بهم رسانیده چنانکه پای خنیان گران بی
ابنا سرود در گنبد افلاک پیچیده و نوای نای نائیان تا در نوازش و تسمع ثریا رسیده
بیت ببرقص هشتاد هر سو شوخ و شنگی + بکار دلربائی تیز چنگی + الهی تا شاهنشاه روز قبای
زرتار شعاعی در بر و چتر آفتاب بر سر گرفته و پا در رکاب نیازنگ سپهر در رزم کتخدائی است و خاتون
شب بتجلیه گوهران گران بها کواکب ساز عروسی آراسته از آئینه ماه رونمای خود
نماید اتصال نیرین در بیت الشرف کامرانی و تا قران السعدین در مشکوی آمال
و آمانی مبارک و همایون باد و اختر فروزنده برج دولت از مطلع انوار سعادت
رخشنده و تابنده گردانا و مبارکباد و هفت ماهه چمن آمانی و آمال

بهارستان یکدلی و یگانگی و گلشن کامرانی و اقبال آن نگارستان دوربینی و فرزانگی که نونهال دولت
و نوباوهٔ حشمت سرسبز و مطرا بوده از امطار اقطار ابر بهار عنایات طراوت‌بخش کشتزار روزگار
شمر اثمار مقاصد لبخند بیاد آرد هنگامیکه نسیم نوید شفقت با همه سرمایهٔ شادمانی روایح شادکامی بغنچه
گوش عقیدت نیوش رسانیده مشعطر ساز دماغ دوار آگاهست که چقدر نکهت مسرت بمشام دل
هزار بالا گردیده و ریاض جان و دسته دسته گلهای خشنود دوستی تازه شگفته و ریاحین خاطر بسته بسته
طراوت خورسندی بی اندازه پذیرفته کو آلی مصیبا و ناسپاسی به سهم دامن پرکردن تبلیغ و نشره
و نقد از مهر شار رسانیدن تحسیل اندیشه کرده پنهان پیدا مو باید و تا که افتخار نوید طلبان افزاید
الله تعالی این نخبهٔ دولت را تخبیابان همه درآغوش عافیت پرورده و از آسیاب رسمی جور
عالمت نشو ونما کرامت کرده در ایام مسعود و زمان مسعود و متولد گردانا دو بعمر طبیعی رسانا و
مبارک باد صحت شانی جمال مزاج شفقت امتزاج آن مرکب عنصر فضائل را و رزاعتدال
داشته دولت لایزال تندرستی کرامت کنا و بهیت شکر خدا که گردش گردون بکام دوست +
شنید مزاج خرام فلک نه دورام شد + یعنی نوید شفای کامل فروغ بخش شمع امید متمنان گردید
و چهرهٔ طالبان بیماران از تحلل امراض تنگ رهانیده بجانب تجود سپاس که صندل پیشانی شادمانی ست درد
سر ناکامی فرو نشست و نوید شادی کامرانی که تقویت اجسام نورسی جا و دانی ست اتیاج تازه
پیمر گشت حافظ حقیقی از هواز وگی اختلاف دوار نابکار در امان دارد و دوا با ناسخ معاصر
واحد العصر باد مبارک باد خلعت خدمت مدارج دولت و اقبال آن صدرنشین
مسند اجلال روز افزون باد آنرو هنگامی که اخبار عطای خلعت خدمت گره کشائی خاطر بسته کار ما
گردیده و صد افسوس بهره مندی بگوش در متحوا بان رسیده نقود سر و ربدامان دل بنجیده
هر لحظه ورد البیدان و قالب عنصری از غایت شادکامی بالیده در پیرهن نگنجیدن تا سر فرود طلبان
گریبان فکر چاک کرده با دج عزت فلک فرسا دست‌ه بلشت آرزو مندان بگه دآوری اثمار تملق
ابتهاج و دنیا تحت فدا خیاطر روزگار تشریف لطیف به تامت شریف چقدر موقع دوخته که از هر خطر
هزاران هزار نقد تحسین بجیب داشتن اندوخته تا که شاه خورشید از پرده باج برآید تا سلسل روزبار
رونق افزای تیغم نور روز مسند خاتون سهروندی بجنب کشاده در خدمت گری شادم پایه اندر

کمر خدمت بسته در فرمان بری باد مبارک باد خلعت و در ابیات بگوش دل چه صبا
تهنیت رسان شده است + که زال چرخ ازین مژده نوجوان شده است + صدف برای نثار
گهر بکف دارد + فلک ز بوته خورشید زر فشان شده است + چمن ز نرگس شهلا ست چشم براهی +
هوا ز لولوی شبنم گهر فشان شده است + وزید باد بهاری ز حسب فضل خدا + هزار شکر که باغ دعا
زبان شده است + عطای خلعت خدمت مبارکت باد + که پیر و مرشد برحق مهربان شده است

مبارک باد عطای خلعت شمشیر در جلدوی فتح جواهر شمول سلاطین

مراد قفل کشای کشور دولت و لمعات سیوف خواقین مقصود فرمان روای بلک صولت بر سر کافر
خاسر ناکامی تاخت آورده مظفر و منصور اقلیم کامیابی باد از هنگامیکه کوس فیروزی غازیان
نصرت مند آوازه بعالم افروزی در گنبد فلک بلند ساخته کمین کمترین بهار از نشاط و بانه هر بام و در جشن نوروز
است و عشرتخانه فتح نصیبان را بصدای این نوید سرمایه بهروزی شکر الله تقدس و تعالی که در جلدوی
این فتح عظیم بعطای خلعت و قبضه شمشیر از پیشگاه زینت بخش تخت و دیهیم سر فرازی تازه یافت
و تارک مبارک بکلاه مفاخرت دنیا و آخرت سپهر برفعت آسمان بر افراخت زهی خلعت که از نگارهای
زرق و برق به قبای زربفتی خورشید مثل هم چشم هر صبح غیرت لجه حیرت گردید و چون موج لرزان
بر آید و خوبی شمشیری که صفای جوهرش را بانجلای هلال بدل کنم قمر هر شبها از نقاب خسوف خجالت سپهر
آسا رنگ نیرنگی بر رخ نماید جلوه تیغ شجاعت بظلمت زدای سینه حاسدان بسان برق خاطف
جان سوز و شعب کوس نصرت به طرب فزای نوید طلبان چون مژده بالقت عالم افروز باد مبارک باد

آمدن از سفر ریاستی از مقدم مسعود به بزم جهان احترام باد و در پیشگاه جاه و دولت
ظلام باد + ایام التیام تو باد ابسی در از عمر سفر بعشرت و خوبی تمام باد + شکر شگفته ساز غنچه خورشید
که قاصد آهنگ برقص آمده نغمه خبر مسرت اثر تشریف آوردن قدوم میمنت لزوم به دولتخانه
بیت الشرف موسوم آغاز کرده پیک باد سوار زنگوله بند نشاط گشته ترانه مژده آمد آمد اقدام
فرخنده فرجام در محفل عشرت انتظام بر زبان آورده دلها هواخواهان به نخلبندی نهالان تازه
بهار شادکامی گلدسته تحسین گردید و بخاطر خیر سگالان شگفتگی سبزه نورسته آمال و امانی انوار سحر
از آمدنت چو گل شگفتم + دامن دامن بهار رفتم + باغبان گلشن و وارانجام رسید

خزان ایام سفر در آغاز بهار بهارک کناد مبارکباد دسهره بیت دسهره روز

عیش و انبساط است + کلید نصرت آگهی نشاط است + مبارک روزی که مردان از لباس تکلف

خود آرائی نموده بتماشاه و مشاهد سبزک فرخنده شگون از پای نهمه در رسید مقام بوستان طرب

دل فزا و گلزار نغان قبای زرتاری در بر کشیده بآهنگ جهجهی از صدای گوناگون چون طاوس طناز

در تفرج خرامیدن ناز و آواز سرود سرای مطربان نادره نوا نغمه در سینه ناهید [illegible] زنی ناخن حسرت

دلریش ساخته و دلبر ربا افزائی معشوقان حور لقا رنگ رخ زهره و مشتری از خجالت بیقراری

برنگ حباب رنگ پرواز باخته فیلان کوه تمثال لیلی مثال از آرایش نقش زرنگار بدل فریبی

مجنون وار در خود شسته [illegible] و اسپان باد سوار با نمایش زین زرنگار از جلوه فرشته

سیمائی [illegible] تماشائیان برق کردار و در گرم جوشی بیت بخوبی هریکی را جلوه گر بود + پری فریفته دل

در نظر بود + تا که گلگون خوشخرام خورشید بر ساحت آسمان جلوه ریز و فضای جهان بشرف اقدام

آن نزهت خیز است آن بزم افروزی عیش و عشرت و فیروزی [illegible] در به روز دسهره باد

ایضا در مبارکباد دسهره ابیات دسهره روز فرخ و زیبان است

در پیشانی اقبال و نشان است + کسی که امروز بزم عشرت آراست + عروس فرخ [illegible] بهر رقص

برخاست + بیابان ناز [illegible] دربر کشیدن + سرود از مطرب سبزک شنیدن + همایون باده از لطف

آلهی + بهار شام و نشئهٔ صبحگاهی + بهر فتح دیدن سبزک شگون باد + سرود و رقص گاه هست نیکون باد

مبارکباد دیوالی رباعی چراغان دیوالی در شب تار + یکباره گشت جهان گل گرد

گلزار + شب قدر است قدر افزای عالم + بهمت حاتم و با جام جم + سبحان الله این چه شبی

است متبرکه که بفروغ چراغان ظلمت زدای تیره بختان آن دسهره دو دوان بشارت افزای چشم

غنوده اختران خاتون زر از پرده جیب و آستین بر آمده دامن دامن در جلوه گری و چهره سیمان

سیم بزر زیور مرصع آراسته جابجا خجلت ده حور و پری نقاشان بهزاد کردار که بر هر در و دیوار

به صنائع بدائع نقاد پر دست طراحی کشاده مصرعه برای دام دل زلف بتان زنجیر رسید [illegible]

از حیرت تماشای آن بیجان اهل جان عالم تصویر و صورت گران مانی نگار که در هر کوچه و بازار

بغبار گل را پیاله مل بکف نهاده مصرعه شراب بیخودی را بساغر تصویر [illegible]

دسهرهٔ هنود

دیوالی ۱۰

معاینهٔ صنعت شان حور و غلمان سرشار نشاط بیهوشی گشته دیوانه‌وار پا بزنجیر تا که چرخ شعبده باز
شبستان افلاک را بمصباح ماه روشن ساخته آذر مهرهای کواکب در بازی گرفته است نقود دولت
اقبال بکف آن والانژاد از زیادت مراد در ترقی و تزاید باد و مبارک و همایون شود و مبارک
باد بسنت رباعی صبا به تهنیت پیر میفروش آمد + که موسم طرب و وقت ناو نوش آمد +
نرگس پیاله در برگ گل لبالب صهبا + خم چمن ز جوی خورمی بجوش آمد + بانوی بهار بر منصهٔ مرصع زمرد
مرغزار از لباس گلهای بسنتی در خود آرائی و عروس هوا کرشمه سازی نازو ادا از حلیهٔ لولوی
و لالای شبنم در جلوه نمائی آمد مطرب بلبل ساز طرب را بمضراب زبان در نواختن و مغنی گل بترشح قهقهه
از رباب دهان در ترانه ساختن و دسته دسته نرگس شهلا بشوق نظارگی شاهدان چمن همه تن چشم
بیدار و بسته بسته سنبلستان به نثار بسنت گلزار خوانان گلشن از زیر قطرهٔ گهربار گرمی بازار نشاط و نظرفریبی
میمنت بجوش آمده است که نقد هوش بسنتی دل در دلاسوزی و از کثرت نشاط و باده پرستی عندلیب
خاطر ما بهوش آمده است که دم بدم با غنچه نشاط در همه آغوشی رباعی سحر شراب و نگه گیسیتا کار دنیا
امروز نه رسیده ابر طرب برسر بهار امروز + ز نغمهای وحشت و بال و بر لب و طنبور + تو تهنیت
اورد روزگار امروز ایضاً و مبارک باد بسنت غزل بسیر باغ در آمد
چو شد جهان بسنت + هزار گل ز نقاب برکشید و ار بسنت + فلک ز رنگ گلال است همچو شفق نگیر
زمین بجوش در آمد ز نو بهار بسنت + نسیم مشک بخشیده دور دریا ز گل شکفت طرب فزا شده از بکه
چو بهار بسنت + عصای سبز ز نرگس گرفته در گلشن + بخیز پیش تو طرب واد چو بهار بسنت + بنوش
باده و بیاد عشرت و بادی باش + که آمده است بمیل ز سال این نگار بسنت + الله تعالی مبارک
و همایون گرداناد و مبارک باد بسنت رباعی بسنت آمد جهان در نو بهار است +
لباس شاهدان همه سازوار بسنتی است + همه بامطربان در نغمه سازی + عروس عیش و عشرت در کنار
بسنت + از کثرت سرور و شادی نقل جابجا بگوشی نشینی گوش مطربان چو رشید رخسار وایره آفتاب
رخشان دار و فزو سرور افزائی گرده طرف مغنیان گلعذار صحبت شگفتگی عارضانش با علاقه
گوهر بیان گل شکفته و خندان طبیعت ز لطف آبیار کاهی ساز + گل صبا نغمه بر نگ شاخ
بار سبت + برعنای چهرهٔ گلگون و خوش نشان قبای گل از خار حسرت چاک گردیده و برنبای سپاده

لباس گل اندامان پیراهن بدر را از هلال گریبان دریده و سنگ خبا دیا وشاد هولی است که
پلنگ پوشان آلام نشان زرد و در عرصه گیهان جلوه گر نموده محبوبان طناز را دست ارادتی بر بستر
وتقال کشای کشور فیروزی است که هرگز زاگر زیبای پاره هفتاد روزه مهجوران ناکامی بر آورده
صفت خلال نمارست گریبان نشاط را از هرجا شناسند صدای پای عراقیان لشکست انبوه
عالم پامال هندیان درخشنده کاری آج و دست بر و اشکش ساعیان ایشان گلکاری به کمان سرو سر گرم
نمکساری نشاط کامرانی گلدسته شادمانی بکف گرفته رقص کنان و زمزمه گویان مژده تهنیت بگوش
آن اهل هوش میرسانند مبارکباد هولی بهشت سرشت آمد بار شادمانی لباس
شاهدان شد زعفرانی + هوا ابر سبزه با گوهر شکسته + زمرد رابه مروارید بسته الم فرستم آمد
عشرت اثرام که از کثرت سرور را افزایی مه جبینان شروع شد بسط پا دار سیاه نظاره الال بر پا کرده
چنیان برقص آمده که از آتش لب پاک دیده و شاید بعالم افروز را وصف حسن گلسوز از جلوه ها
خورشید رخان نوعی چراغ رشک سوخته که از زبان نوک بیان دریده نوای نامی ناورنوازان
عشقبازی سازکه گوش سر ما چیده تا پید را از حسرت جا ده انگشت حیرت و درد آن قصه ها پای بردار
کران بی انباز که در گنبد فلک پیچیده حور سراپا نور از محرومی بساط انبساط حضور گشته است
زنان مقدار کامرانی که لباس شفق آسیسته سر گرم دلربانی اند دسته دسته نرگس شهلای شادکامی
دسته دسته گلزعفرانی که دستار زعفرانی بر سر بسته سرجوش خوش آوا ای اند بسته بسته برنگ گلچینی گلها
کامرانی چینان آلهی باگل بهار همیشه بهار رضا و بر سبزه زار افلاک شگفته و خندان است نسیم
گلبانگ تهنیت و شمیم خوش آهنگ میمنت در بستان محفل نشاط مشاکل از هب گاوحی بانوی
خجسته روی مراد در روزیدن باد و مطرب روزگار دسته گلبرگ طرب بکف گرفته نغمه نوید تازه
بگوش رسانند مبارکباد هولی رباعی رسید موسم هولی جهان بجلوه گری است +
ترانه سازی مستان سرود و حور و پری است + ز راگ هندی بینا بتان چه مدهوش اند +
که در نوای عروسان پیام بیخبری است + محبوبان گلرنگ از نشاه جمال عروس حقیقی مروق مست
نشاء خودی گردیده و بکلمات شکرین حرارت رشک برزبان شیرین بیانان عندلیبان نهاده
ومعشوقان شوخ و شنگ منقار بلبل بینا را ترانه قلقل سرود و سرگرم نغمه خوانی غنچه ساغر مالامال

غنچه نشاط انجام را الم گریبان چاک و نرگس دیده آب اشک بالم نمناک بیت باغبانان فلک
راوست و پا بر افتاده + تا چرا اندر جهان تخم جدائی کاشتند + بهر حال تلافی این ایام ناکام همین است
که بسیر تماشای رنگین لباسان باغ صاحب آباد که نشاط بر شکال کردار چهره هایش شسته و عقد
گوهرین تقاطر بر فرق برگهایش بسته تخجالت نگارخانه در رو کش باغ رضوان ساخته ذره بیجان را جانی
تازه کرامت فرمایند و مزرع خیال این سوخته حرارت مفارقت را بآب زلال یاد آوری سیراب نمایند
الهی تا گل بهار خورشید باستفاده نسیم صبح بر سبزه زار فلک رونق افزای جاوید است حدائق مقصود
شقائق بهبود شاخ شاخ پر بهار بوده از نکهت شادکامی روح پرور مهجوران باد رقعه ششم
در صفت نقطه های پائین فرد صبا پیام دل ما به بر بیاورد + که همچو ماهی بی آب
می طپم هر دم + ایام هجر به سپری گردیده که دل طپیده در دست دوری بی صهبای طرب وصال طپیده هر چه
طپیده و دیده به تلاطم امواج بحر وهم گریه همچو دیده بهر چه دیده بیت بدریای جدائی در بلا ایم + حباب آسا
سبک رو با و پا ایم + دار وی دیدار که جگر دریده صمصام الم را معالجه مسیحای ایکار بر وجا و دوای
یاد آوری که جان بلب رسیده صدمه محرومی را حکم عیسای بجای آرد گو بهر حال بر احوال یائی پر و بال ترحم
آرد و مردم دیدار طلب را محروم ندارد بیت بیا مطلب ترحم طالب دل + بیا ای مرحبای صید بسمل +
آئین دوم در رقعات رسید رقعه در رسید گنجینه آفرینده
بازی روز و شب سفید سیاه + و گردانیده ورق خورشید و ماه آن شاه باز بازی غلام [illegible]
تاج کامرانی کرامت کناد از ان هنگام که شمشیر آلام از نیام مباعدت ناکام سر و اکرده بزم [illegible]
بر واژه دی شاهدان سرخ و سفید بهجت و انبساط بر هم و موکب فراق بصف شکنی عساکر اقبال این
قاسم انفعال نوای ملال بر کشیده آنچه محرومی دیدار نفس حسرت بر فرد دل مرتسم سرشتی بند قلم نمی آرد
معهذا المطالب سیگراید گنجینه تا ورتماش که نتیجه سیر طراحی رنگ آمیزش کلک گوهر سلک صورت گران
یگانه روزگار دوران بیسکروند و در جگر بهزاد حلال تحت صنعت نقشا فرست دو زیر
بسان پیکان جانستان می خلید در عین انتظار رسید برات نشاط از دفتر التفات تیار گردانید و در جای سوی جهان
از جنگ شش و پنج زمانه رهانیده سر عزت باوج هفت آسمان در گذشت تا پای نشاط از سپهر
هشت جنت در گذشت از آنجا که بازی معاملات بی حکمت لعب اختر و دور و ورزد امتناع شادکامی

وانمود و بس بدتبیت کہ نسخهٔ الایام با قلام نسخ مفارقت محسوس گردیده و معنی تفسیر انشراح بگوش
این حلقه بگوش نرسیده مضامین آرزوهای دل زیر و زبر و اوراق تمنای جان ابتر افسانهٔ فراق
خونریز همه تن سوز و نمی‌شود که بشرح آن لب بلب دوزد چاره ناچار همین اکتفا نماید و مطالب
بے گراید بیاض چاره ساز سوز و گداز که به تسکین این مسکین فرحت شده بود و از مطالعه سطور فیض آموزش
بصارت چشم و نضارت جسم افزود و سرزمین بیاضی که به نسبت سفیدی کاغذ زربادیش بیاض صبح برباد
واز رشک اوراق شال باقی شال گران بجگرشگافی خود رفو سازی گرفته به پرکاری قائم سبکی قاسم
ذهبی در حیرت و از صفای دولت آبادی در خجلت شبیه چشم روشن دلان از انجلای طلاکاری حروف
لعفرار آفتاب شعاعش در نگاه و ز دیدن و خال رخساره خوبان بر رونق سواد نقوشش صفحهٔ صحیحه
جمال در نقطهٔ شک گردیدن سر فدا و خرد نقش از قلم مثل مهربانی داد و دوات سرمه دان محبت خامه
بود که دیده نابینان گردیده گریبان فرقت را لعبهای آنجا و تازه انوار بنو و بیدایان نظاره از معاینه
خط گلزارش گلشن گشت و ظلمات لجه از جلوه جداول صفحات زرفشانش روشن شد مصرع سفینه
که در بحر بر پا بود انیست تا اوراق کبود فلک بر زرکواکب افشان زیر چهره خورشید رخشان است
سطور شادمانی بر صفحهٔ جبین آن شرح مشکلات قدردانی روشن تر و جلوه‌گر باد و رسید لعل
یعنی سنج باشد مراد آن مهیا و عیدگاه وداد پانسطیم پاس شد تا که طنبور زرین بال مهر جوز سفید
نوماه بر سپهر زار آسمان طیران از انکسار ناکامی روزگار رنگین مشتاق ریا و چندی کاسنج رنگ شفق
رسید خرمی دل هزار باز گردید چند لعل بی بها که آرایش حسرت سرخی اش لعل یمن انگشت
روشن و نشا بداغ خاکستری گوشه‌نشین کوچه گلشن گلریزی نغمه تربیده‌های یاقوت منقارش بحار رشک
حمد سینه فگار بلبل هر صبح کاری لقوط آمد ارشاد نرا از دمن شبنم و گل تحریر که اگر هنگام دغا با پنجه
رنگین نهاده در پیکر شاهین نقشانا حق نمی سنجا و از حبس قفس در میدان حرص و هوس عشق بر آمده
با وجود وحشت بر سه شهر باز اجل تیز نه سر آورده خلعت ایشان و استبان رستم و اسفندیار
شنیده بودم در سر مشت طائران این خولا و چنگال رنگینم خو و دیدم مصرع صد شنیده کی
بود مانند دیده + با زبیر اقبال بعید انگشی طائر بال رنگین جنگ باد ر رسید قلمدان
کامل نسبت قدارت بر صفحهٔ جبین نقش باریکه آگهی و آن صد نقشین چار بالش اخلاق سطور ابر و را مضمون خامه کی

آنکه از الطاف بی‌نهایت نشاط و کامی مملو و مشحون و از ارادۀ رسید خط چمن شکوفه ابهت و گلشن مشاهده
و مرتبت ریاض حذاقت و ریاحین صداقت و ایما و رنشو و نما بوده شگفته و سیراب باد و رباعی زبرهم
وصل توام تا فلاک جدا کرده مرا به بعد غم و اندوه مبتلا کرده زبان ز حیرت هجر تو لال گرنشود
بگو میت که فراقت مرا چه‌ها کرده الحمد لله والمنة که درین زمان مسعود و آوان محمود غنچه مراد این عقیدت
نشان و گل گل شگفته و شجر تمنای ضمیر تو دو تخمیر شاخ شاخ مثمر ابتهاج گشته که گل گوش عقیدت نیوش به نسیم
نوید بهجت جاوید لطافت نامه محبت شمامه ختن ختن لبریز روایح نشاط و کامی گردید و از نار ضمایر اتحاد و ذخایر
این سراسر انکسار از شمیم مژده ورود صحیفه لطافت آمود گلشن گلشن شگفتگی رسید بیت قاصد رسید
و ساخت معطر مشام من + در چین نامه داشت مگر نافه ختن + توقع که تا انقراض ایام ناکام آلام با پرا و نامه
و پیام مشام مودت اجسام را به نکهت اختتام معطر و معنبر نموده باشند تا که نسیم صبح شگفته ساز غنچه خورشید
است حدائق مراد آن نخل بند و وادی چمن پیرا بهار گشته به ثمرات کامیابی بارور باد و در رسید

دشنام معشوق از طرف عاشق نرگس چشم سحرساز و گل عارض جادو طراز آن نخل خور
خورشید رخسار که دل را هم کن و خاطر شکار به نسایم حسن روزافزون و شمایم جمال مبهم فزون بار و نقش
و پر بهار باد از هنگامه از آن لعل شکر بار که شیرین دهان شکر لب به رایت شهر سار ری حلاوت
کلما اثر سر نگون و لعل بین رنگ رشک سرخی بهشیالش همه تن خون است نه و دشنام از گنجینه
تلطف اکرام گشته به تحریر شکر این دولت گرانمایه انامل هر سو موی وجودم بطاقت و را و ای
سپاس سپاس این نوید غیر مترقب زبان من بی زبان ساکت موجب تکلیف مباد اگر نیجا طرحم و م
ماندگان لذت دیوانگی که با رزندگانی خبر از این نباشد و بطبع بی‌نصیبان مذاق شگفتگی [illegible] افتخار کامرانی
چه از مین نگر دو طبوره طبع [illegible] شکلی و طیش شیشه مسارت سر زند لهذا انجه تحاریر نشاط تقاسیر اکتفا نماید
و پسند فرید بهجت بنیاد باد از قانون دل مستسر آید بیت محو کش چنین در کمون حدیث یا توقی لب از دریای
سخن [illegible] کرده توجهین لآلی آبدار از نیسان زبان گوهر فشان ترشحات نموده مصرع هر چه از
دوست میرسد نیکوست + هزاران هزار صد دل عاشقان در نخچیرگاه غمزه و کرشمه بر جسم خنجر مژگان به
خون بسمل آغشته شنزار باد و در جواب گله عدم ترقیم خط مشام تو دو ابتسام به نسایم
انوار بهارستان فرزانگی و شمایم ازهار چمنستان یگانگی از روایح روح پرور سرور معطر باد و شگفته

و یمنی اقدام فرخنده و فرجام که بفروغ حسن گلوسوز سواد خانه ام را نور خورشید می بهم رسید بیت
شد منور از قدوم دوستان کاشانه ام + خانه فانوس ست و مهمان شمع و من پروانه ام + نسایم مژده
وصول ملت چمنستان تجلی افزا گلگل شگفانیده که شاخسار صد بلبل زبان بمبارکباد غنچه تبسم ور گلریزی و شمایم نوید التیام
گلستان صفا یر لبریز بهار گردانیده که دانه های زندان به بنیاد خنده گل که بام گردون می بیت هزار شکر که امروز
باز یار رسید خزان هجر شد و موسم بهار رسید + طوطی شیرین بیان لسان را با وجود آئینه خیال سکوت یارای نغمه
پردازی که گلهای سپاس این دولت بیقیاس از اغصان سخن شگفته و آرد و منقار عندلیب قلم
را با وصف صریر دلپذیر کو طاقت نشاط طرازی که نقش نورس شکر این عطیه عظمی فرو گذارد و تمهید طلعت
شاهد کلمات را که بر لوح دل مرتسم ست جلوه ظهور چه نماید و لذت سامعه گوش شنوا اسے فزاید رباعی
باز آمد و یار دلنواز آمد باز + بهر دل خسته چاره ساز آمد باز + عمرم همه رفته بود از رفتن تو + صد شکر
که عمر رفته باز آمد باز + و در رسید و دست باز سایه هما پایه ان عنقا کردار بر مفارق نیازمندان
روزگار تا ابد الدهر ممدود و تا مدار بادیکه دست باز صید گیر که هم پنجه شاهین تقدیر توان گفت رسید
طایر تیز بال نگاه هر صغیر و کبیر بتماشای نقش و نگارش پا بسته دام حیرت گردید زهی باز که هر شب
بیاض سفیدی صبح از افق همه تن خون و زنجیر حلقه های سواد شب لیلی شب ابیات مجنون پنجه اش صید
افگنے از سبکدستی پلنگ قضا پای سبقت کشاده و ناخنش بسینه شگافی خنجر مژگان دلبران خونخوار
را برنگ خجالت سینه تاب داده شاه بازی که اگر چشم دور بینش را حجاب تلج نبودی کبک و دراج را از
جهان معدوم ساختی و بلند پروازی که اگر سقف آسمان سد راه نگشتی تذرو زرین بال خورشید را بر
زمین انداختی بیت پنجه باچنگل شاهین اجل بر بندد + باز صید شکاری چو در آید بنظر + آهوی تیز گام
ابلق ایام عاجز ام مدام آن شکار دوست والا مقام رام باد قسم چهارم متفرقات که
حسب حضور در کار آید عبارت که هنگام ملاقات بیچ وقت ملازمت
نمودن [illegible] بجای نذر ست و هم عبارتی دارش از اختیار قابلیت پیش سخن فهمان والاقدر +
نگارستان مراد ریاض بکر ست و گل غنچه مقصود ریاحین امهات از آبیاری منبع الطاف الهی مالا مال شگفتگی
پا تخته هائی از اهتزاز نسایم نوید فیض رسانی رواج آرزومی بهره اندوزی محفل نشاط مشاکل ور
[illegible] دل را سبب شامه مژده قدردانی نشو و نمای تمنای باریابی بزم فیض منزل احرازو

للّه الحمد که باغ امید برشحات سحاب عنایات خدایگانی سبز گردیده و حدیقهٔ آرزو را باستعانت
مطرات قطرات ابر فیوضات ربانی طراوت تازه رسید یعنی مثمر اثمار شرف ملازمت گردیده و
ببار سعادت خدمت فیض درجت رسید ابیات چه خوش باشد که بعد از انتظاری ٭ بامیدی رسد
امیدواری ٭ و آنانی راز نهان آگاه است که چگونه گل گوش عقیدت نیوش سهوای توصیف شگفته
بر بهار بود و نگهت ارفاق خلوت اعطاف دماغ را زیاده از آن معطر نمود و مصرعه شنیده
کی بود مانند دیده ٭ مخزن جود و کرم آن فیض اهم باسباب دولت آماده و سپهر پرورش طالبان
را باکشاده باد مصرعه دیگر قدرشناس جوهر معنی سلامت ٭ جلوه پردازی معشوقان سخن را
به تماشای بلند نظران نکته بین از حلیه قدردانی آرایش السیت تازه و کرشمه سازی شاهدان عبارت
را به نظارگی مبصران دقیقه گزین از لباس فیض رسانی زیبایش السیت بی اندازه لهذا این تنک مایه
کم بضاعت از جنس کاسده گوهر گرمی بازار سخن خود نموده سطری چند برنگاشته از آنجا که ٭ ع
فلک هر کس بقدر همت اوست مصرعه گر پسند آید زهی عز و شرف ٭ تا که مشعل مهر فروزنده
سطح سپهر است اختر طالع تابنده و درخشنده باد برب العباد ایضاً عبارت دیگر فروغ
آفتاب قدردانی در عرصه گیهان جلوه گر و آن پرتوی ماهتاب فیض رسانی کاشانه کاهرانی منور
بیت نور حیرت در شب اندیشه ام و صاف تو بس چو بوم عقل از آشیان انداخته ٭ پس
سبزه خیال سرسر نیاز را چه یارا که در فضای فضای توصیف بال کشاید و در هوای مدح
شدید پرواز نماید بهر حال از شعشعه مهر و ماه عفو و عنایات به انقطاع سواد شب تارنا کامی
امیدوار تفضلات ست بیت نه باشی اهم نه نویسنده نه سخندانم ٭ دلی ز فضل تو امیدوار احسانم
تا طلوع نیر اعظم نورافشانی ٭ کواکب جود و کرم عطیه بخش عالم باد ایضاً عبارت دیگر ست
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ٭ که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم ٭ نخل تامتی که با مداد نسیم
توجهی گلگل شگفته شاخ شاخ از برومندی مقصود و بر آسمان شکر سجده رسان و نهال تمنای آرزو
که بآبیاری جویبار تفضلی زبان گردیده برگ برگ با ثمار کامرانی هم دوش بهار شجران بیت چو شمعی
گشته کز شمع روشن شعله واگیرد ٭ بهی دستی که در سعت رسد طرز سخا گیرد ٭ هر دمی که با دمی النظار از
منظر انظار توجهات سامی بصارتی افزود و تاخنظر تالی ناکامی چه باک و جیبی که سحتم نوازش از زمین عیش

حروف توتیای بهبود کشیده دیگر و نامساعدی زمانه کی اندیشه باک هر مصرعه چه باک از موج
بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان + مدارج دولت در اوج و دریای عنایت موج در موج باد
عبارت ایضاً جهان شد سیراب از فیض عامت + خطاب حاتمی زیبنده نامت + از رشحات
نیسان مکرمت شجر کامیابی تمنا جان شاداب و مسطرا و ترشح ابر عنایت هر غبار امید آرزومندان
از گرد ناکامی مطهر ادریای سخای عالی محیط است که یار فیض رسانی عام و خوان نعمات فیاضی عموم
است بهر سو ورشها بر سفره اکرام آیین خوشه چین خرمن سخن تخلص بندی بوستان عبارت را به نهالان
فقرات تازه و ریحان سبزی بهبود نمود ساخته باریاب جناب فیضمآب گردیده مصرعه شاهان
چه عجب گر بنوازند گدا را + آفتاب دولت و اقبال از مشارق جاه و جلال تابان و درخشان باد
ایضاً عبارت دیگر صدر نشین مسند مفاخر و معالی مدظله العالی + از هنگامیکه اصناف
اوصاف فیض رسانی آن قدردان لآلی سخندانی زبانی فلانی مجمع شفقت مهربانی سامع افروز گشته
تمنای حصول سعادت ملازمت اکثر خاصیت از کمین بطون جلوه ظهور گرفته لیکن بوعده دل
صداقت منزل بود که هنگام تقرر خدمت از حضور پر نور ملازمت خواهد نمود الحال که بتفضلات
مجیب الدعوات دست دعای دعاگویان باجابت رسید و شاهد مقصود دلخواه از چهره
از رخ برکشید بذریعه ادعیه مبارکباد خدمت باریاب جناب فیضمآب گردیده ابیات
ای معدن مروت وی مخزن کرم + دولت غلام باد و دولت شادکام باد + زین خدمت سعید
و مبارک بفضل حق + آوازه سخای تو تا روم و شام باد + ایضاً عبارت دیگر دقیقه رس
اهل سخن عقده کشای مشکلات هر فن قدرشناس اصغر و اعلی سلمه الله تعالی - جلوه گر ساختن
چهره گیان افکار در بارگاه والاخردان یگانه روزگار از برای نمایش سخن نیست مصرعه خواهد که اگر
سهوی بوده باشد از کلک حقیقت نگاری اصلاح نگرد و منسلک گردانیدن گوهر آن الفاظ در سلک
سطور از سهو و انحو عبارت آرزو دارد که بذریعه اش در زمره ابنای بوستان قدر را
جواهر معنی غرا لیتاز دریا از آنجا که آفتاب قدر روانی پر نور افشانی فیض رسانی عالمی را نورانی
ساخته این ره مقتبس انوار مهر سپهر سخندانی به ظلمت ناکامی امیدوار به تفضلات
و مهربانی است گفته اند پای آیین جو بهار مس آفتاب اعمال بصورت طلا شده خورشید

نظر جوکرد بر سنگ بتحقیق که لعل بی بها شده زیباده ابواب بهجت کشاده و اسباب جمعیت آماده باد

رقعه بعبارت ایضاً کرم فرمای نیازمندان قدردان بیقدران سلمه الرحمان - از هنگامیکه گوهر اوصاف قدردانی آن قدرشناس جوهر معنی یعنی سخندانی بگوش عقیدت نیوش این حلقه بگوش رسیده چه گوید که چقدر رو دیده فرقت گزیده مشتاق دیدنها گردیده و از چنین که نسیم یاد آوری از مهب کرم آن ریاض مکرمت وزیده غنچه دل عجز منزل را گل گل شگفاننده چه شرح دهد که چه پایه مسرت سرفرازی تازه ایانع و مانع را مالا مال شادکامی بی اندازه گردانیده از انجا که کل امر مرهون باوقاتها حال سعادت ملازمت حاصل نموده بوعیکه موصوف بصفات حسنه شنیده از زبان زبان و بچشم خود دیده مصرعه شنیده کی بود مانند دیده، الله تعالی روز افزون گرداناد و بمدارج علی رساناد و در ترسیل نوازشنامه شگفته و رتلا همه بهار گلشن آمالی و آمال چمن ابهت و اجلال صاحبان بر شمامات سحاب عطوفت بهار سپهر آبادی حدایق جهان و به امطار افطار بر عنایات طراوت افزای ریاض گیهان شگفته و شاداب از نخلبندان خیابان نیازمندان بعد تقدیم گلدسته نیازمندی که بسته بسته رنگ و بوی عجز و انکساریست مکشوف ضمایر شفقت ذخایر گردانیده می آید نوازشنامه که بتفصیل فرد علیحده تبلیغ یافته امید که در ساعت سعید و زمان حمید چنین بشارت آگین برخوردار سعادت آثار مزین گردیده و غنچه دلهای هواخواهان دامن دولت را به نسایم عواطف کریمانه گل گل شگفانند الهی تا بهار گل بیجار خورشید که بر سبزه زار فلک رونق افزای جا دهست اشجار عیش و کامرانی با ثمار جمعیت صوری و معنوی بارور باد ایضاً در ترسیل نوازشنامه شگفته و رتالی زمه بزم نشاط می پرستان خمخانه التفات و محفل انبساط باده پیمایان میکده عنایات از جلوه پردازی شاهدان جاه و جلال و کرشمه سازی محبوبان آمالی و امانی احیا در تزئین بوده سرخوش نشار کامرانی باد و نغمه پردازی مقامات انکسار که شحنه رضینه مخموران عشرتکده نیازمندیست به تقدیم رسانیده مکشوف خاطر خطیر و ضمیر مهر نظیر می گرداند نوازشنامه مصحوب نیکنامان ترسیل داشته ترمیم کرده در زمان اسعد و آوان مسعد بر جبهه سعادت آثار برخوردار کامگار جلوه نما ساخته زیب گیر و زینت پذیر فرمایند و ایل طلالکوشان محفل فرمانبری را بسامع افروزی صدا

تفضلات تازه و تلطفات بی اندازه در تهنیتات معروضه ممتاز نمایند الهی تا که جلوه جهان افروز
جمال معشوقان مهر و ماه رونق افزای بزمگاه آسمان است آرزومندان گرمی عروسان مقصود
دیرانه سازی رامش گران بهبود و نغمه تهنیت بگوش باد مبارکباد و فرزند شکر اقتدار
که در زمان سعید ماه تابان بر آمد از شب قدر یعنی درین ایام مسرت آغاز میمنت انجام فرخ
تولد صاحبزاده همایون طالع فروغ بخش شمع الشمع جهانیان گردید صدای کوس شادی و نوای
زمزمه مبارکبادی از بام فلک فرسا بگوش ثریا رسید فردوسیان از نهایت سرور و مسرور
گشته دست شادکامی بدستک زنی کشادند و جهانیان از نهایت انبساط منبسط شده بپای
خوشخرامی رقص پردازی آغاز نهادند سماک تا سماک مالامال نشاط گشت و ارض تا افلاک
لبریز مباهات شد رونق افزای بزم سپهر و چهره کشای شاهد مهر این نیر فروزنده بهج دولت
و فرازنده لوای صولت را با نوار اقتدار روشن تر از مصباح خورشید و ماه داشته بعمر هزار
سال این مثال مصرعه سال هزار ماهی ماه هزار سال + قایم کناد بر فلک هست تا که مهر منیر
با و فرخنده بر صغیر و کبیر در رسید لوازمه شگفته و بهاریه گلستان کامرانی
سهابیرایان گلشن یگانگت و فرزانگی و بوستان شادمانی طراوت افزایان چمن عشرت و یگانگی
به نخلبندی نهالان خورمی باغبان روزگار و سهیم پیوندی درختان خورشیدی نخلبند دوار
تازه بهار با دمنقا رعنا لبیب قلم به نغمات صفات بهارستان الطاف که هر لحظه برنگ و بوی
تازه نکهت رسان مشام خاص و عام است هزار داستان زیر صریر تعذر و غنچه دهان فصاحت بیان
به شمایم توصیف چمنستان اشتیاق که دماغ از روایح توجهات بی اندازه معطر ساز دماغ
مشام از کثرت سرور سراسر قاصر کناد الوباد و حروف مطالب طرح بساز و لبریز سبزه
خیابان صفحات مدعای چه داند در رنگین نامه تا لطف شمامه که اغصان هر سطور کلید نشاط و
انوار مهر و دلپذیر لبریز فواتح انبساط بود و متعقد دو اجناس مصحوب معتقدان صداقت اساس رقیمه
ریاض دلها گل شکفانیدند تو در دماغ نگه رقم زده کلک گلریز فرموده بودند بر سیمای برخوردار
سعادت پیرای تقشه مزین نموده تدیه فرمایند بوزیدن نسیم نغمه شادی چمن چمن لطافت اشام
آغاز شاد و دار خواطر با هزار نسیم سرور مبارکبادی خلق خلق طیب بوی انشراح در داد

اللہ تعالیٰ مشام والا مقام بہارستان وجود یگانگی را استشمام گلدستهٔ تهنیت مبارک و همایون
گردانا د مبارک باد فرزند نرینه باغ فضل الهی ندا گوشم گفت نسیم لطف وزید و گل
امید شگفت یعنی نونهال سرمایهٔ اقبال و هلال آمانی و آمال از بوستان بطن عصمت و شبستان
شیمهٔ عفت در ساعت سعید جلوه گر گردید و بنوز قدوم میمنت لزوم چشم منتظران نوید طلب را
با نوار رشاد کامی منور گردانید عالم عالم بهار در ریاض مسرت تازه در جوش آمد و جوان جهان
خوامی سرور بی اندازه در گوش شاهد روزگار در روت فلک جلاجل خورشید انداخته از نهایت
خورمی چنان چرخ زده که هوای فرحت فزای و ورود انش غنچهٔ خاطر فردوسیان گلگل شگفت
و عروس شب خلخال هلال بر پا کرده از نهایت انبساط نوعی رقصیده که بسامع افروز می صدای
زنگوله های پایش دل جانیان بهزاران هزار زبان آفرینها گفت الله تعالی هنوز این کوکب
نور دیدهٔ دیده وران و سطوع این انجم انجمن افروز امیدواران را مبارک و میمون کناد رقعه
دیگر در رسید لوازمه قشقه یعنی در جواب و در تهنیت زمرمه بزم
ساغر تمنای زینت افزایان جمکده اختلاط و پیمانهٔ آرزوی بزم آرایان میخانه مباهات
از دست کرامت شافی بر دست روزگار که هر صبح و شام بدور مینای فلک فیروزه فام
در سرجوشی نشار کام عوام هست مالامال صهبای مراد با دنامهٔ رنگین که از رامشگری شاهدان
حروفش بزمگاه نگاه مست بادهٔ خورسندی بی گشت و ملاحظهٔ لطافت آگین که از نغمه نگاری
محبوبان الفاظش قداح دل لبریز رحیق بهره مندی میشد سعه اسباب رسمیات قشقه بر طبق
تفضل علیحده رسید بساط تازه طرب فزای خاطر نوید طلبان گردید در وقتی که شاهد زمانه
رقص پرداز بزم سعادت بود و معشوق روزگار کرشمه سازی مساعدت می نمود ناصیه
برخوردار نور الابصار را که شمع محفل سعادتمندیست بفروغ قشقه منور ساخت و بسرور افزای
دلها پرداخت مطربان زمان از هر سو بترانهٔ تهنیت مترنم گشتند و مغنیان نشان از هر جانب
نغمهٔ میمنت سر نمایند **ابیات** آلهی تا جهان را آب و رنگ است ۰ فلک را دور و گیتی را درنگ
است + صدای تهنیت از فلک می ۰ نوای خورمی از بربط و نی + مبارکباد در بزم همایون
بفضل ایزد سبحان بیچون رقعه در طلب مکالمه در ریاض مراد آن گاه از عطوفت و اتفاق

نور یابی مقصود آن تازه بهار نوازش و اخلاق به اهتزاز نسایم عواطف ربانی مالامال شگفتگی و
شادمانی باد از هنگامیکه دودمه دل بهوای خورمی بوستان بزم مواصلت گل گل شگفته و نهال
خاطر انبساط پیرای گلستان محفل التیام برگ برگ طراوت انبساط پذیرفته بهار پیرای حدایق روزگار
آگاه است که گل و شمار گلدسته آرزوی حصول شرف ملاقات در سر دارد و طرب فزای
باغ دل آگاه است که استشمام روایح نورانی چمنستان معانقه جسمانی را مژده حیات می شمارد
بهجت و رنگ گلشن کائنات کردیم نگاه یک غنچه محبت است باقی همه کاه نوعیکه مزاج وهاج بدین
برخوردار کامگار سعادت اطوار بی اختیار می نماید نیاورده از آن دل این نحیف بسامع
افروزی کلمات چرب و شیرین خورشیدی که همین ثمر سرمایه حیات است میخواهد درین ماه
سعادت آگین که از تقویم منجمان دقیقه گزین ایام بهجت آغاز مسرت انجام متکلاد و متحقق
گردیده اشجار مناعیر نیاز مندان را ابو زیدان نسیم این نوید هزاران هزار برگ و بار سرور
تازه بهم رسیده بهجت گلبن فرخنده گی گل کرده در باغ امید عندلیب جان صدای
شکر و احسان برگرفت قدم جرأت بر بساط سبقت بنهاده قلم ترقیمش نقش بسته ترصد که
تشنه لبان وادی تمنا را به آب زلال اقبال شیرینکام فرمایند گلشن آمانی و آمال آماده
بهار تازه گلهای دولت لایزال باد رقعه در اقبال سوال متکلاده شاهد
امید آن زینت بخش عشرتکده اقبال بصد رسم خوشنوای دلکش سمع و دستور انبساط باد گلدسته
نامه عنبر شمامه که دسته گل برگ بهارستان اشفاق بود نکهت افتخار تازه بمشام نیاز رسانید
از معاینه ابروان سطور شاهدان حروفش که ایمای ادای رسمیات گره بندی سخن نمود باقی ابهر
مینو مهر نظیر جلوه گر گردید نوعی که دل عجز منزل بسر انجام این امور میخواست فی الحال عبث
تمام بر لطائف الحیل نمی توان پرداخت از انجا که استرضای مزاج شریف و تبعت طبع
لطیف برگزیده خاطر این نحیف است آزین چه بهتر بل از همه اولی تر آنکه تعالی رخاص
مقصود آن صدر نشین محافل اجلال را در بزمگاه حصول مرام داریا جلوه پرداز عشوه و ناز
میلا والاد رقعه برای خواندن طفلان در شادی کتخدایی سجای سمدهن
در بیان خوش طالعی عاشق و بی قراری شوق معشوق رباعی

نه تنها عشق از دیدار خیزد * بسا کین دولت از گفتار خیزد * چو عاشق را کمال عشق باشد
بشوق او قرار از یار خیزد * از هنگامیکه جلوه حسن گلسوز معشوقه خوشدامن نوشه سها دست انداز
سامع افروزی شمعدان شمع عاشق گردیده چگویم که چقدر باده بیتابی در خمکده جگرش جوشیده شعر
شرار با شوق او در دل زده جوش انشا عشق شد غارتگر هوش * هرگاه که ناگاه در زمره زینت
افزایان بزم شادی تماشای آن ماه جبین سیما دولت غیر مترقب بهم رسیده چه شرح دهد که حبان
حوری لبان برق درخشیده شعر جلوه میگرد وگل نار ز رقامت سربخت * سایه او بزمین رنگ
قیامت بر بخت * زهی جمال دلفریب که بدور رسائی چشمان مسرت پرست عالمی نشاء بیخودی مست
شعر قد بهم چشم او جادوست یا آهوست یا صیاد خلق * یا دو بادام سیه یا نرگس شهلاست این
و نمی عارض خورشید زیب که از شعله خیزی اشواق آن گل بخارتاهی دل پدر یا تمنای بوسه گرمشتر
بی قرار شعر زرد شد رخسار مه با عارض خود به فروخت حسن و خاصیت مهتاب آتش با زد وشت
گلریزی تکلم دهان در باغ و لبستان آتش نداز خرمن گلنداز و در تنری تبسم دندان عیان لقاطر
نیسان و در صد الف دلها گهربار شعر دهان او ز دندان مسی دارد * نمود روز روشن در شب تار
از انجلای طلاکاری سینه بندش خط شعاعی در شب خورشید بر محک فلک کاسد و کم عیار و باشد
بازی رنگ پستانش مشتری ولدادگان در بازار عشق نقد جان خریدار شعر بر دلی سینه اش
سیب دو پاره * علاج قوت ضعف نظاره * غنچه تنگ دهان شگفته برگ دامان از صدمه هوا
متحرک مباشرت در شکر خند و ساخ شمع ساق آن شوخ و شنگ در فانوس پیراهن گلرنگ
پرانجهای نیلوفری بجامعت گلند شعر ساق نور افشان در پیراهن گلرنگ او شمع کافورست در
فانوس روشن ساخته * عروس کامرانی آن کامجوی معاشرت که به نشاء باده خوشگوار مباشرت سرشار
و بی قرار بود با وراگ گرمجوشی اشواق مالا یطاق مشتاق پاک خویش سرفرازی فرموده
رباعی صنع طبعش در هوای معصیت بگشوده بال * نخوادو شاهین رحمت را بهان انداخته
بلبل بجای خویش رلندست * معشوق عاشق است حکایت شنیدنی است * ایضا مبارکباد
رباعی تازه هرگه برای دیدن جلوه ماه * بر سقف فلک شدی از لطف نگاه * فی الحال
هلال عید بهر تعظیم * خم شد بے تسلیم و بر آمد ناگاه * گلشن گلشن گلهای سپاس این دولت

استشمام گلدستهٔ بهارستان یگانگت یعنی نامهٔ شگفتت شمامهٔ روح پرور مشام مسرت هم آ
امید که از بوستان یاد آوری به نسایم نورانی خلت دولا در روایح روحانی تازه و دو تولا
ایاغ دماغ را باغبالغ معطر مے فرموده باشند ریاض مرادان والانژاد گلگل شگفته و پر بهار باد

در جواب خط بعبارت رنگین و غزل طبع زاد بدوست خورد در یکتا

دریای یکتای و گوهر بے بهای بحر آشنای همواره همدوش بناگوش شاهد فراست و دانای
بوده مسرور و مبتهج باشند - شکر تفضلات آلهی که احوال اینجای در بهی و نوید جاوید ان سرور القلوب
مستدعی شرح جدای که پایانی ندارد چسان بر صفحهٔ قرطاس حنائی نگارد ناچار به تفضل رب یکے
به کلمات زبانی مے گذارد و به تسطیر مطالب واجب التحریر مے پردازد نامهٔ مسرت آگین که شاخ
سطور نشترش بعبارت رنگین گل فشان بود و سلک مصرعه های نظمش بخیالات موزون در افشان
مے نمود غنچهٔ دلهای دوستان را بهوای فرحت فزای خوش کلامی گلگل شگفانید و صدف سینه
عزوه طلبان را بگوهر ایداد ارشاد و کامی لبریز گردانید فرد رسید نامهٔ رنگین تو گل چو گل بشگفت
بدر فشانی نظمش هزار تحسین گفت * بهار پیرای ریاض رضوان و طراوت افزای غزر ع
جهان آن نوباوه گلشن دانش و نونهال چمن بینش به اثمار کامرانی مثمر و بار رشاد دمانی بهره ور
داراد

در جواب مبارکباد تولد فرزند بدوست کلان

کوکب دولت
و اقبال و نیر جاه و جلال ان سمر اسمر فضال از مشارق تفضلات ایزد و بهیال مثال در ترقی
و تزاید باد - نوازش نامهٔ میمنت اشتمال در زمان مسرت مالامال نزول اجلال فرمود
از معاینهٔ آن آئینهٔ صورت نمای مضے شادکامی بعبارت بشارت جسم افزود و باستماع
نوید ظهور این تازه گل بهارستان امید از غایت خورمی نو گلی به نشو و نمای بالیده که
در پیراهن نگنجیده و بسامع افروزی این مژده بهجت جاوید از نهایت خورسندی بسر سرفلک
بهم رسید و که دل در قالب عنصری هزار بالا گردیده جان بخش جهان آفرین این نوباوه ریاض
کامرانی را به نسیم عاطفت و مهاد عافیت پرورده لیل و نهار بنشو و نما کرامت کناد و نخل زندگانی
را بگلهای مرادات و ثمرات اندیا و درجات دارین شگفته و مثمر داراد

در جواب مبارکباد تولد فرزند بمنشی خود

و منشی بلاغت نشان در حفظ و امان بوده

وفرحان باشند عرضی تهنیت آمود متضمن بر نوید تولد فرزند ارجمند در ساعت سعید و اوقات حمیده رسید
خوشنودی خاطر هزار بالا گردید شاخسار سطور عبارت رنگینش که برگ برگ نگاه‌های شادکامی پرورده
بود دماغ نظارگیان را به نکهت سرور تازه خلق خلق را معطر گردانید و هوای فرحت فزای میمنت
آگینش که از هبوب مفرح القلوب فحوای مضمون مسرت مشحون راحت جان سے افزود غنچه دلها را
گل گل شگفتانید گوش شادی بر بام و در چهدای خورمی در داد نسیم مبارکبادی این خوش خبر از هر سو
وزیدن آغاز نهاد و شعشع پرتو رقص آمد فلک زمین شادمانی شکنت انجم نموده در فشانی + آرزومندان را
بعطای نگاه‌های لعل و گهر دامن امید چون ساحت گلچین شد و محتاجان را بانعام سیم و زر نقود مراد در جیب
و آستین برگشت آن هوا خواه بالاشتباه که بظهور این مژده دلکشا موعود مراعات بود بقناعت دو دو شاله
از توشکخانه سرکار حسب دلخواه چیده بگیرند ایام بکام باد **قسم چهارم متفرقات**

در تعریف سراپا که آنرا در هندی نک سک گویند جداگانه هر یک عضو نوشته شده اگر طفلان ذی هوش در مجلس بخوانند از برگ زبان اهل ذوق گلهای تحسین بر چینند تعریف حسن رباعی قدیم

ای سینه برق حسنت شبنم گلزارها + دست پاکم کرده سرو قدت رفتارها + در بهارستان
حسرت بلبلان قدسیها + بوی گل خیزد بجای ناله از منقارها + زهی حسن یوسفی که با وجود رسن افگنی
زلف عنبرین تاجران بازار کنعانیان را چاه زنخ را تاب فرقت گریبان گیر و خوی جمال شیرینی که بخنجر
ملک غمزه و کرشمه مژگان فرهاد فن کجا دارا وجاهت را بار نشینی لیلی شب زلف سیه فام
که مجنون صبح خورشید طلعت است حلقه انداز زنجیر جنون و عرق فشانی رخساره گل اندام که ستاره
ریزی ابر بهار نزاکت است شرمنده ساز در مکنون **رباعی قدیم** ای برده جمال تو ز خورشید
کلاه + رخساره تو آتش زده در خرمن ماه + از خجلت روی آتشینت یوسف + تا آب نشد برون
نیامد از چاه **تعریف فرق شعر** بفرقش عقد گوهر بهچو انجم + تو گوئی شب در آمد در میان
طرفه تزئین موی عنبرین که اگر از طره سنبل مثل و هم سنبلی که بر گل دمیده که دیده و یا سواد مشکینش
را دو شمع رخش گویم دو دیده از بالا بپائین دیده که شنیده مگر شیشه‌ست که رونق روز افزون شر
نشینش فروغ خورشید و ظلماتیست که فرق موزونش از دور پیدا جمال [illegible] حیات جاوید

شعر ز موی عنبرین فرقش هویدا + ره خضر است وز ظلمات پیدا + **تعریف کاکل** کاکلش
راست زمستی رشته جان گفته ام + راست بود هم زان سبب حرف پریشان گفته ام + لی لی
هر دم شکار که در بحر امواج حسن هر حلقه اش دام صید سیست هر صیاد آن مار سیست خوش خو از که در جگر
شب تار دراز ایما بعز هم خونریزی عاشقان **شعر** رشته رنگین نگر بر کاکلش چون بسته اند بر سر
هر تار مویش تهمت خون بسته اند + لیلی لیلة القدر به تماشای رونق سواد کاکل شبرنگ او از ره
کواکب همه تن چشم حیران آرا هوی ختن از نکهت جعد عطر آگین آن شوخ و شک مشک جنون در بابا
حیرت سرگردان **بیت** بجز کاکل که دارد علم تسخیر + که دل را کرد از شوبا زنجیر + **تعریف زلف**
بیت ما بین دو زلفش رخ نیکو عجب افتاده + این طرفه که یکماه میان دو شب افتاده + تو شنا زلف
سیه فام که گوئی شام خورشید را بدام آورده و یا دو مار سیه تشنه خون دل افتادگان بر لب چاه
زنخدان بر آمده طرفی که حلقه اش بر مردمک خال عارض فتاده چشم الیست بینده خوش نگهبان و جا
که بهر حفظ با انگشت خطائی آبرا تاب داده مار لیست پیچیده شاخ مرجان **شعر** دل ز چاه زنخدان بر آورده
به زلفش آویختند + از رسن دراسته و ناز سیه در چاه بود + **تعریف بناگوش** **شعر** در پی
که در بن گوش تو شاهی بینیم + ستاره ایست که پهلوی ماه می بینیم + سبحان الله این بناگوش است
که اگر حلقه هلال از گوهر انجم گوشواره گردد تجلی اش زیب افزاید خوشه پروین همه تن داد انها
آویزان شود به بیاض آن زینت پذیر دیده مهر باغلطان به تنهائی و به نقش لالی اید ارا شک
و یاقوت خون دل در تار نگاه سفته و مروارید غلطان بشوق تنهای اش از غایت جدائی با هم
سنگدلی سینه فگار گشته **شعر** حیران به بیاض بناگوش گوشواره در سیاره ایست که در
می لرزد + **تعریف رخ** **شعر** آفتاب رخش یک سحر مقابل شد + هنوز آینه مهر آتش
انگیز است + شبی که شمع رخش شعله پرداز بنا زد از محفل چشم نظارگیان منور ساز د ماه از
آتش رشک بر مردمک داغ در جگر ور و زیکه مهر روئش بفروغ کرشمه سازی جان فزا نیم
نظاره نور آگین گردد اندر مشعل آفتاب بر سبزه زار فلک گل نیلوفر هیچ که به سیر چمن بر آید گوهر
شبنم غلطان بر برگ گل خوی خجالت نماید و هنگامی که نقاب رخ بر کشاید به طلوع آفتاب از
مغرب در عرصه گیهان نور حیرت فزاید **بیت** از رخش آینه را خوش رو نما داده است

وشادم بسیاری چشمش که این آهوی خونخوار لیل و نهار مردم شکار شعر بیاد آهوان همه مردم شکار شده
مردم شکار آهوی چشم تو دیده ام + تعریف مژگان شعر هوشدار که آن چشم سیه بر سر مستی است
هر یک مژه برهم زدنش تیغ دو دستی است + دلی که بزخم خنجر آبدار مژگان از جویبار خون شربت
زندگی چشیده ظلمات سیه بختی اسکندر وار از محرومی فرات حیات عشق وا یار لبش + عاشقی که
ازان پلارک خونخواره جان ستان به بادیه جنون نیم بسمل بخاک و خون غلطیده در معرکه شهیدان
دشت کربلای کرشمه سرور پیش تمنای بوسه تیغ سیراب سر که اگر مهر خموشی لب نبودی آتش پاره های
عاشقان توده خاک را کوه طور نمودی و مرهم زخم سنان ناوک و ناله اگر دل را بداغ سویدا
گلوبی نکردی آه جگر سوختگان نایره بی تابی شور محشر بر آوردی بیت کرشمه تیغ مژه خنجر نگاه
شهادت از طلبی دشت کربلا اینجا است + تعریف رخسار شعر مطلع این چه رخسار است گویا
دایه ابر بهار + آب و رنگ صد چمن را صرف یک گل کرده است + در گلشن کاینات نسیمی نوزیده که به
بوی عطر آگینش معطر نگردیده و در چمن موجودات گلی ندیده که از انفعال رنگش شبنم آب خجالت
بر رخ نچکیده شعر زر وشد رخسار مه تا عارض خود برفروخت + حسن او خاصیت مهتاب آتش بار داشت
نی نی شعله رشک جلوه های برق ستالیش که چشم آفتاب را بر آسمان تاب داده صبح از شبنم
بر رخ دید و اش آب زن و آتش رشک مهر عذارش که به دامن زمین فتاده و در دریا از بهر خار ماهی شمع
روشن شعر هر سر مژگان من شمعی تجلی میشود + چون بران رخسار آتشناک می بینم ما + تعریف
بینی رباعی قد سیم ما بین دو عین یار از نون تا میم + بینی الف کشیده بر صفحه سیم + الی
تلطفم که از کمال اعجاز + انگشت بینی ست کرده ما بدو نیم + بحق خدا اگر این بینی فرخنده بین العینین
سیاره اللین مهر و دو عارض نبودی بر وادی افواج غمزه و کرشمه ملک وجاهت بتاراج رفتی
و کاتب قدرت با این الف زیبنده بجا بیره دفتر جمال نکشیدی تعلیم کهن قد از انگشت بینی
شق نکردیدی حلقه بینی بچشم نظارگیان بالای رخش ماه و خورشید هم دست و گر بیان گوهر
بلاق در نظر تماشائیان از عکس لعل لبش دانه یاقوت و مرجان شعر نیست معلوم در شعاع مهر گردد
در یمن + در بلاقش کوکب صبح است یا دردانه + تعریف دهن بیت دهنش و دهنش
متکلم سخن را زعدم بر آرد + بجهان چه او کسی را سخن آفرین ندیدم + غنچه و نافه تنگ گفتگی تبسم در تنگی

که در دامان مشتاقان ممنون دیده ابر گهربار از رشک آب اشک ریزان و خوش لهجه زبانی سرنگلها
تکلم گل‌ریزی که از شاخسار صوت و صدا ساخته باغ و بهار را از چشم نرگس به تماشای آن حیران شیرین
کاری نبات گفتارش سامعان را لذتی در کام و زبان نه بخشیده که شهد بیبه فردوس را زبند
و گل‌فشانی شکرخنده اش شنیدگان را نکهتی بمشام جان نرسانیده که دماغ را نافه آهوان ختن
نازکارند **شعر بیدل** در دهان غنچه شبنم آب حیرت می‌شود + با تبسم آشنا گر سازد آن
گلفام قدم + **تعریف لب و دندان** **شعر** نسبت لب و دندان او عجب نبود که لعل و گوهر در
سنجر کان شکر و شیرین است لب است کز حلاوت شهد گفتارش شمع لمحکمان را لذتی که تفسیرش
لب با لب بسته و شیرین بیانی که سخن را هنگام تکلم چاشنی که تحریرش بسان قلم دو زبان هم چو
شعر قدیم لعل تو خنده بر شکر ناب می‌زند + آتش بخرمن گل سیراب می‌زند + گوهری که از
شرمساری دندانش در صلب صدف آب نگشته بسنگ دل خود بیگانگان + و یاقوتی که برشک
رنگ لعلش در بطن کان خون جگر دیده از غایت انفعال در کوه وقاف **شعر** نتوان یافت بغیر از
لب و دندان نگار + ماه عیاری که هم آغوش بود چه روبنش + **تعریف زنخدان و خط** **شعر**
از فروغ ماه حسن از روی رخشان شما + آب روی خوبی از چاه زنخدان شما + آشفته دلی که در چاه
زنخدان فتاده زنجیر زلف عنبرین را حلقه‌های مار سیاه می‌شمارد و نسیم سیبکی که بر لب آن چشمه حیوان
چشم گشاده اسکندر وار تمنای فرات حیات میدارد **شعر** چشم با چون زاهدان بر میوه فردوس نیست
بسته بوی از این سیب زنخدانیم ما + بهار سبزه خط نظر فریب از آبیاری چاه ذقن لطافت غذای کارساز
سینه در نمودار ی و نشو و نمای آغاز شباب از ریزه‌های زمرد بر غنچه لعل بر شرح کاری را
قدیم سبز گرد رخ تو سنبل آمد بیرون + فریاد و فغان ز بلبل آمد بیرون + هر دسته ز سبزه از
گل بیرون می‌آید + این طرفه که سبزه از گل آمد بیرون + **تعریف گردن** **شعر** از بیاض
گردنش پیداست خون عاشقان + می‌شود پیدا چه دو می‌چند اکه مینا نازک است + به تحریر عکس
پان که از بیاض گردنش هویداست گل را با غنچه پیشین نسبتی است زیر زنخدان آبچه ظهر سرخی تخمه گر پان
سکه خو کرده خون دل شیداست لاله را بداغ سیاه آتش الست جگر سوزان و بست سعد تختی که بدست [illegible]
بنده نوازی قفای گردنش رسیده از صفا بندی چون بانهان رشک فزای غنچه خورشید در سینه

گلی کرہ بشتہ حمایل سوزن ہای انتقاش تخلیہ و از صدمہ ہجوم حسرت گریبان چاک جاوید شعر چہ کردن
قیاسہ سوز شمع کافور + بلوربین ساعد دستہ آئینہ نور + تعریف ساعد چوری و حنای دست
شعر طغرا از بہر لب ساہا سہیل بین شکوفہ دیدہ بینا + نظر ہو رجال تو مہر دیدہ حربا + نی نی شمع الست کافور
کہ از انگشت حنائی بظلمت زدای سیہ درونان شعلہ ہا برافروختہ دستاخیست صندلی کہ از جلوہای چوب
عجنین بعزت افزای دل بے باکان ارہا چیدہ شعر قدیم سیہ چو کہ بدست آن نگاری نازنین ہم بشاخہ
صندلی پیچیدہ تا ہر عجنین ہم + دست نگارینش از انگشت تا خون دل ادکان ہمہ تن پنجہ مرجان کف نگینش از حنا بندی
بوسہ یاقوت لبان رشک افزای لعل بدخشان شعر دلم فشردہ آن پنجہ نگارینش بحسنے کہ بدل ناخنے
زندانیست + تعریف کمر و ساق و کف پا شعر موشکافیہا دران اندام زیبا کردہ ام + تا کمر را
از میان زلف پیدا کردہ ام + چشم عالمی را بشوق نظارگی موی میان از مژگان کشانہ فروش گردیدہ
بر سر کوئیش سرگردان و دل جہانی بہ تماشای آن از سو ادسویدا ہمہ گشتہ بہ باریکبینی اش حیران
شعر قدیم چیست تا پیدائی میان نازک آن رشک حور + سایہ تار نگاہ دیدہ تصویر مور + شمع ساقش
اگر در فانوس پیراہن بنودی شعلہ پروازی بہ داغہای دل عاشقان تجلی طور برپا کردی و کف پایش
اگر خیال خون بہا در سر نداشتی بجبہہ سائی شہیدان سبزپوش حنا اعجاز مسیحائی کہ یکبارہ بردی شعر
باحنا گلرنگ گشتی رنگ گل شرمندہ شد + مردہ فیروزہ از یاد عقیقت زندہ شد + تعریف قد شعر
گلستانے را کہ بیاد قدرت آباد کنم + سرو را گر ذلوگر دانم و آزاد کنم + در گلستانی کہ مطرب طوطی زبان
از آبیاری آبشار جویبار نغمہ بر توصیف بالای بلاخیز نشاخسار صدا را گلگل شگفانیدہ فاختہ جامہ نذر
سرو نثار ساختہ طوق شوق در گلو انداز و دور پای چلنے کہ معنی بلبل بسان گلریزی خیالات صفات قامت
قیامت ریز کاشانہ گوش را سبد گلچین گرداند قمری خرقہ خاکستری بر دوش نہادہ درویشانہ کوبکو تلاش
آوازہ کو بجستجو سازد شعر با قدرت دعوای موزونی ندارد حد سرو + مصرعہ برجستہ قدرت بود در روی سرو
نظیر قد بے نظیرش منظر نمی درآید کہ زبان بمثالش کشاید و مثال بالای بی مثالش در چشم خیال نمے نماید
کہ سخن بہ تطویلش گراید شعر کوتہ شود از وصف قدش طبع بلندم + این عالم بالاست در ین دم نتوان زد
تعریف رفتار شعر قدیم رود ہر جا خرام قامت آن نازنین موزون + شود چون مصرعہ سرو سہی در ہر زمین
موزون شمشاد قدش کہ در ہر گام زدن از ہمہ تن گلریزی کرشمہ ہا میسازد و گلعذار طاوس بہ پامالی نکہت

خرامش بی رونق و بی آب و نقش قدومش که هنگام قدم نهادن جلوه‌ها بر پا میکند بستان
بشوق دیدنش او دیده‌های چشم نرگس فرش راه او شعر یکبار حیرت رفتار قیامت‌زا نیش
بسکه ایستاده بره ریخته خون در پایش نسیم سبک و تماشای رفتارش بحونه گردیده که مهتاب
بر دوشش نهاده بگلگشت چمن بهار و صبای سحرخیز از جلوه ریزی خرامش سست گشته که صبح از
شبنم بر رخش آب نثار و سرو که در انتظارش بیک پا استاده بجلوه سازیش و بتمنای پایمال گر
و چنار که سر بسجودش نهاده باستقبالش قدم از سر شعر یک صبحدم بسیر گلستان گذشته بود
شبنم هنوز برخ گل آب میریزند تعریف جلوه و کرشمه شعر [illegible] تن بو پاکند گلهاے
تصویر نهالی را به پا بیدار ساز و خفتگان نقش قالی را حمایل نسرین بتاثیر رنگ و بوی
اندامش رشک افزاے شاخسار گل و عکس چشمکین از فضای بدنش هر آیینه سینه تجلیت
ده طره سنبل چشم یوسف اگر جلوه جمال بی مثالش بدیدی او نگاه سرگان خطاره و چه ...
کشیدی و یعقوب را اگر بوی پیراهنش بدماغ رسیدی از تماشای رخش بنا بینای عشق خود
بینا گردیدی شعر زپای تا بسرش هر کجا که مے بینم کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
تعریف نزاکت شعر بخواب بود رخش خواستم نظاره کنم صدای پای نگاهم نمود بیدارش
بحق خدا این چه نزاکتیست که اگر حمایل نسترن در گردن اندازد بار گرانش الف‌واست را
نون سازد و اگر از بوی گل پیرهن نماید اندامش از کشش هلال و قمری بنظر در آید فی فی بصدای
پای و بهای از خود رفتگان که بسوی کوی جستجویش دویده مانند گرد سر به خواب از آهوان چشمش
رمیده و از بار رنگ حنا که بپابوسی فندقش رسیده هنگام تفریح خرام گوهر آبدار عرق از صندل
جبینش چکیده شعر عرق آلوده به بزم آمد و بنشاند ... از نزهت نزاکت که مهتاب بنشست
تعریف عشق مستی شعر هیچ هند و زن کسی ور ... نیست ! سوختن بر شمع مرده همت پروانه
نیست ! سبحان الله این چه عشق ذاتی ست که در عالم کائنات لت بر لذات جسمانی حیات زده بود
وجود خود را به تمنای بهبود وصال جانی بی جان نابود ساخته و نقد روان را بر شمع مرده روشن
ساز دل افسرده پروانه وار نثار کرده در آرزوی مواصلت روحانی از این ظلمتکده فانی
بسوی جهان جاودانی کوس رحلت نواخته طرفه زنی که بپای مردی جرأت و دلاوری الله اکبر

صحرای تنهائی را به آمرزش آفریدگار از اذیت خراش خار معصیت پاک و بیباک نموده و خود بهشت گزید
گرد سر گردیده آتش اشتیاق افروخته خندان خندان همین سوخته طریق مرافقت پیمود و شوهر را ادای
فرض شوهر بلکه زن مردانه بود و در روای جسم جانان جان فدای سر نمود + زهی ثابت قدمی
که در معرکه عدم پای سبقت کشاده آن کس بیکس را از دست کشاکش شیطان ممات داد نجات
در واد حسرت بیوفائی زبان را از لوح دل شست و شو داده زبان مردمان به پای عوالی عصمت ستود
این و آن به دعای مغفرت کشاده رباعی که دیده است چنین با وفا و نیک سرشت + که خود فنا شده با
مرده تخم نیکی کشت + غریق رحمت باد آن زنی که شوهر را + ز پای مردی خود می برد بسوی بهشت + لطف
عشق پروانه با شمع رباعی ای شمع گل ز وصل تو ام چیدن آرزوست + دیوانه وار گرد
تو گردیدن آرزوست + بسمل گذار یک نفس وقت کشتنم + ما را به زیر پای تو غلطیدن آرزوست
از پرده نشینی فتنه فانوس مانوس خود را از جلوه های جلوس خویش مایوس مگردان مصرعه
که خون بگردن مینا و عالمی دارد + وز کمال جگر سوختگان تا پرده بیتابی را از شرر فشانی لمعه جمال جهان
افروز محروم مساز مصرعه که زخم انتظارت کرد یک عالم شهید اینجا + اگر چه شهیدان دشت کربلای
عشق را آب تیغ فراق شیرین تر از فرات حیات است و تشنه لبان دریای بیدای ناپیدا کنار
جنون را در خاک سراب انتظار طپیدن عین نجات چرا که مصرعه بس حرمان بسی خوش است
وصال + قدر نعمت است به عهد زوال + اما ترسک دیدن دیده حیات بحر امواج اشک طوفان انگیز
نشود که قیامتی برخیزد و دم کشیدن شعله جواله آه و ناله بلاخیز نگردد که شور محشر انگیزد
رباعی پرده بردار مدعا اینست + چهره بکشا که خونبها اینست + خورده ام زخم تیغ مژگانت +
بسمت سوختن روا نیست + رقعه میرزا بیدل در رسید نثر بعد عرض بندگی
معروض میدارد که آن ثمره بخش بستان مکرمت رسید هر چند دل تماشا گزین مشتاق
حسن صورتش بود اما حریفان ستم حریف دست بر نداشتند و آن حقه زمردی را نمونه سپهر برین
تصور نموده علی الرغم فلک کجرفتار به تیغ آبدار شهید نمودند زهی شهیدی که چنین جسد بی تیغ سر خود
را وقف هر شست و تیغ نماید و خوشا سر که تا بدین بیخودی آب خنجر را چون جرعه ساغر نوش فرماید
بیت نشان تشنه لب وادی فنا این است + که آب تیغ ز حلقش چو شهد شیرین است چون آن

کوچی پر دو سپید ان سقم مانند دل عاشقان دو نیم گشته بر طبق العین جلوه یافت یکی ازان
دو نیمه که قرص آسمان را ماه تابان بود در دو بکاستن نهاد و ازان هر قاشی هلالی جلوه
داد تا چون هلال عید بهره ازان بهر یک نزدیک و بعید رسید و نیمه دیگر که افق طبق
را مهر انور بود جام قسمت در کام این ذره ضعیف پیمود از خوشنمائیش آنچه گوید سزاوار
پاکیزگیش آنچه نویسد بجا شربت آتش دوشاب برف را از پاهی ابرو انداخته و لطافت معنبرش
دل پارچه سنگ یخ را از حرارت رشک آب ساخته از سپیدیش نبات را خار خار در
جگر و از شیرینیش قند را برقعه خجالت بر سر ابیات پوستش چون عبارت رنگین مغز
در وی چو معنی شیرین + گنجاهی حلاوت از دوران انجیر خورد و زخم صد دندان + این نه دانم
که مغزش از جان بود + یا جگر گوشه شهیدان بود + زیاده چه نویسد لاجرم ترقیب نعمت غیر مترقب
نموده بدعا اختیار می کند الهی تا این گنبد سبز گون خون تر بز مغز پر از انجم است فانوس دولت
ایشان را با سر سبز و مثمر باد رقعه در شدت سرما و طلب زمستانی از
کسی دیگر دوشینه که بر دبر دبر دوشم بود + زانو چو عروس نو در آغوشم بود + پوشیده نزدی
نبود غیر از چشم چه چیز که زیر سر سنم گوشم بود + فقیر سامان خوش جامه عریانی بر دوش کرده
بخواب رفتم و سر زانو در آغوش کشیده چون هندسه هفت بر آمدم درین اثنا سرما برنگ
پهلوان خم گرفته پیشم آمد و باده گفتن آغاز نهاد که من برادر اسفندیارم و این آتش پیچی
قبول کن والا تراز نده نخواهم گذاشت گفتم ای سرد مزاج خود را چه فهمیدی که با این گرم
گرم گولی پیش آمدی چنان از تیر حرارت ضمیمت خواهم دوخت که مرغ روح از کاخ وجودت
پرواز خواهد کرد گفتن من همان زمهریرم او همان پیش زان که دست در کمر انداخته پاپیچی
زند در پشت کردم و این قدر سخت گرفتم که از زندگانی به تنگ آمد ناچار سر عجز بر خاک مالید
و خط بیزاری کشیده از سر تقصیرات او در گذشتم چون آن قالب پرست از دستم رهائی یافت دور
ایستاده زبان شرافرتغابی دراز کرد که خواب انوقت میروم وقتی دیگر فوج کشیده از تو خواهم فهمید
گفتم که رسالهداران لشکر تو چه نام است گفت که بیشتر از خان باران و دو نران تر از بهمان
ژاله و لرزه افکن خان هوا دیگر زالحبان چه باید گرسنگی گفتم که من سهم رستم زیاده [illegible] [illegible] گشت

که جمعداران عسکر تو چه نام گفتم گرم جوش خان قبای شالی و بالاپوش خان نهالی و گوش بند خان رومالی و دربند خان پرده و سرمست خان قهوه و بدمست خان راوق و دهوپ سنگه راجپوت سورج بنسی آه با من چه خواهی کرد گفت هرل بگذار سامان جنگ فراهم آر گفتم بسم الله تا حال از کلمات غم فراق سبقت برده ام زیاده ازین طاقت ان ندارم اگر آن قدر دان رخت زمستانی امداد فرمایند از لشکر برد و سرما بر آرم و ملکش را بغارت برم زیاده چه گذارش نماید

خاتمة الطبع

حمد بهار آفرینیکه گلهای رنگارنگ از شاخ کلک سحبان نگار سخن سنجان دمانیده و ازان هزار دره دو دورد و رونق باغ هستی یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که روایح فیض بیت نشان مشام جانهای اهل ایمان را عطر آگین گردانیده بعد ازین رنگین نگاران کلیم کلامان را بشارت تازه باد که درین موسم بهار سنبل زاری جوشیده در روآب بر آب ریاحین طرفه جویبار رویده گلستان بحران انشانگاری و گلزار جاوید بهار سحر کاری شگفتگی ریاحین عبارت رنگینش رشک صد گلستان یعنی انشای راحت جان که به چهار چمن اقسام تازگی و سرسبزی اند و چمن قسم اول در توصیفات نشانان از سیر و خصائل وزرای دهلی و لکهنؤ و توصیفات هر قسم چمن قسم دوم در رقعات بهار رکیباد هر قسم از اعیاد و تهنیت و تقریبات چمن قسم سوم در رقعات شوقیه در تلازم بهار و گلچینه وغیره از تلازم هر قسم چمن قسم چهارم در رقعات متفرقات و نیز رقعات مخمس در توصیفات اعضا از سر تا پا از تصانیف سخن سنج معنی نگار منشی جی سکه سه کره سیاهند و لیاقت علیه مصنف موصوف همی کتاب محبت وافی ست مجله انشائی مذکور حسب خواهش مشتاقین در مطبع فیض منبع طراوت ریاض مروت و فتوت جناب منشی نولکشور صاحب دام اقباله مقام لکهنؤ محله حضرت گنج در ماه بهار اگست ۱۸۶۹ع همرنگ ماه رمضان ۱۲۸۶ھ از امطار ابر بهار فضل ایزدی به سرسبزی الطباع سیرابی تازه یافت نضارت بخش گلشن و جهان

این گلدسته تازه بهار را زینت انجمن اهل علم گردانید

۳۱۱۰

تمت به و کرمه